بسم الله الرحمن الرحيم

رسالة علم رمل

١

منسوبات حروف ببروج

حمل	ا ع ل ي
[illegible]	ب و
جوزا	ق گ
سرطان	ح ﻫ
اسد	م
سنبله	پ
میزان	ر ت ط
عقرب	ذ ز ض ظ ن
قوس	ف
جدي	ج خ
دلو	ث س ش ص غ ک
حوت	د چ

رب یسر وتمم بسم الله الرحمن الرحيم بالخير وبه نستعين

مرد دانا سخن ادا کند : تا بنام حق ابتدا کند
مالک لم یزل کریم و قدیم : صانع بی بدل حکیم و علیم
انکه هفت و نه و ده و دو چار : کرد پیدا که کس نبودش یار
داد ما عقل تا بدانستیم : نیز توفیق تا توانستیم
کرد پیدا دلیل هستی خود : اندرین هر یکی فزون از حد

در نعت سید المرسلین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم

انکه از بهر نشر دین هدا : آسمان کرد و اختران پیدا

بکر

یکست از آسمان محمد وان : اختران اش صحابه و یاران
آسمانی ولی کلیم زمین : اختران ولیک مهر دین
باد بر جان هر یکی از ما : هر زمان بیکران درود و ثنا
انکه او گر نخواستی بودن : از وجودش خلائق افزودن
اندرین جایگاه ایزد پاک : نی فلک آفریدی و نی خاک

سبب ساختن کتاب گوید

چون بدیدم که بر سبطر زمین : هیچ دانش ز بعد دانش و دین
نیست از دانش نجومی به : کند رو گنج حکمت است و فره
کردم آغاز مدخل منظوم : یاد کردم در و بسی ز علوم
انچنین مدخل نساخت کسی : در نظر اندک و بعلم بسی
ماهر انکس که یاد گیرد این : باشد از فاضلان روی زمین
بهر تشریف خویش اول این : کردم این مدحت جمال الدین
بو المحامد محمد و احمد : کو بقدر است برتر از فرقد
انکه ما یه است آفرین ملاد : در دیده است نور دین ملاد

همه روز ستاره کر متصل آمده

نزد عاقل عجب نباشد این : که بود نور چشم نور الدین
زان که بر آسمان آینه وام : بهر تزیین خود هر آینه وام
می برد شمس چون ز شمس هلال : از جمال این نور نور جمال
نظر زهره زین سبب خیر است : که در اوتاد طالعش سیر است
تیر چرخ آنکه کاتب اسابیت : شرکت کتب و رش رابیت
زان سنو هر مهی بشکل قمر : همچو سر باز کرد حلقهٔ زر
تا کند حلقهٔ قدر او آن را : گوش بنهد بی پیر کیوان را
مشتری دان همه سعادت او : اثر است از شب ولادت او
تا درو ننگری بنحو زدی سال : که بزرگ است او بقدر و جلال
رفعت آسمان پاینده : زان سبب دان که هست آینده
هر زمان با لباس فیروزه : بدر قدر او بدر و بیزه
هست با عقل پیر و بخت جوان : بر فزون بادش این همیشه خوان
اختر او لباس میمون باد : دل اعدا همیشه پر خون باد
من چه ام زان بمدح او باشم : گرچه اندر سخن گهر باشم

از

[illegible]

نرسد در مدیح او سخنم : چون معرم بعجز او چکنم
از فضولی کنون بپردازم : سخن از نظم مدخل آغازم

معرفت عدد افلاک هر کوکبی که در کدام فلک است چنانچه

اول از هشت فلک گویم : پس احکام اختران بویم
آفریننده پری و ملک : آنکه بنا آفرید چرخ و فلک
بر یکی ماه و بر دوم تیر است : باز ناهید بر سیوم میر است
شمس بر چرخ چارم است مدام : همچو بر چرخ پنجمین بهرام
ششمین چرخ مشتری را دان : هفتمین چرخ منزل کیوان
باز هشتم که ثابتات بر وست : زیر او نهم که جمله در وست
او همی گرد دنیا ساید : چرخ را انجم درون او شاید

معرفت عدد ستارگان ثابته و سیاره و بروج و صورتها

چرخها چون شد معلوم : بشمرم بعد ازین بروج نجوم
حکما بیش ازین بحکم رصد : اختران را گرفته اند عدد
یک هزار است و بست و نه بشمار : هفت ازینها کواکب سیار

[illegible]

ثابتات است نام دیگرها — کار ازیشان کند پیکرها

زان ثوابت حکیم کرد نگار — چهل و هشت است صورت دوار

بیست و یک جانب شمال بدان — پانزده در جنوب گشت عیان

وده و دو برج هم ازین صورت است — که مران را بمنطقه گذر است

معرفت عدد بروج

بازکردند زمرهٔ حکمت — چرخ هشتم دوازده قسمت

چون تمامی نهاده شد اقسام — برج کردند هر یکی را نام

آنکه از اختران گران رفتار — صورت انگیختند هشت و چهار

هر یکی از موازی برجی — دال کس این که از گهر درجی

پس نهادند بشنو این ترتیب — نام برج از صور بدین ترتیب

معرفت ترتیب بروج

حمل و ثور بعد ازان جوزا — سرطان و اسد دگر عذرا

عقرب و قوس و آنپس از میزان — جدی و دلو حوت از پس آن

معرفت خداوند بروج

پس

پس مر این جمله را که بردم نام — زاختران صاحبان شناس مدام

اولین از بروج با هشتم — نام او بهره دان دگر کژدم

مر دو برج نحس را شد بیوت — همچو برجیس را کمان با حوت

زهره را خانه ثور با میزان — شمس را شیر و ماه را سرطان

تیر را خانه خوشه و جوزا — مر زحل را جدی و دلو عطا

معرفت ثابتات بروج

بجز این ثابتات هفت دگر — نام سیاره گشت در دفتر

زحل و مشتری و نحس صغیر — شمس و زهره است تیر و ماه منیر

زان ثوابت حکیم کرد نگار — چهل و هشت است صورت دوار

بیست و یک صورت شمالی دان — پانزده در جنوب گشت عیان

نام شان در مجسطی و قانون — هست مسطور نی کم و افزون

ده و دو برج هم ازین صورت است — که مران را بمنطقه گذر است

معرفت ارقام بروج

مهر دانا دل ستاره شناس — چون مر این علم را نهاده اساس

رقم برجها گر اعداد   از حروف جمل علامت داد
از حمل صفر الف ز ثور نشان   ب ز جوزا و جیم از سرطان
وز اسد دال گرد و سنبله هی   واو میزان نهاد و عقرب زی
قوس حی طا نشان جدی نهاد   دلو یی با الف بماهی داد

ا ب ج د ه و ز ح ط ی

معرفت ارقام کواکب

چون بدانستی از بروج رقم   رقم اختران بباید هم
آخر حرف نام هر اختر   بدلش می نگار بر دفتر
همچو از شمس سین و را از قمر   همبرین کن قیاس پنج دگر

معرفت ارقام ایام شهور

الف است اول مه از تقویم   ب دوم روز دان سیوم را جیم
همچنین تا که مه رسد بتمام   آخرش کت شمار با خود للام

معرفت ارقام روزهای هفته

اول هفته روز یکشنبه   دان د اگه الف نشانش شه
در دوشنبه علامت آید بی   همچنین تا رسد بشنبه زی

معرفت

معرفت جدول تقویم

اوستادم که ماهر فن بود   بهر داعیت این چنین فرمود
که نهادند منجمان قدیم   نه جداول گشاده در تقویم
هفت از بهر هفت سیاره   بر یکی را یکی است همواره
هشتمین راس را بود بیقین   بهر ساعات جدول نهمین
تا بدانند کوکب سیار   جای هر یک بوقت نصف نهار
ثبت کرده بجدول فیروز   سه رقم در برابر هر روز
اولین از برای برج دویم   از برای درج بدان این هم
رقم ثالث ای گزیده انام   شد نشان دقیقه گشت تمام
ای نکو صورت حمیده صفات   بشناس از ستارگان حرکات
اختران کو ببرج دوارند   حرکت های مختلف دارند
شمس یک برج را بهر روزی   می برد او بسی شمار روزی
ماه برجی همی رود بشتاب   در دو روز و نیم خوش دریاب
باز کیوان چو او گران رفتار   میکند دور می رود یکبار

زحل

هر بسی سال مشتری بی قال — قدر یک برج میرود یکسال

باز بهرام چون سبک رود او — چل و نُه روز سی درج رود داد

زهره را سیر بیست روز شمر — قدر برجی و هفت روز دگر

تیر برجی رود بهفده روز — این بدانی یقین شوی فیروز

معرفت طبایع بروج سعد و نحس و ماده

بُرج چهار او بر طبایع دان — برج ماد آن همیشه ضایع دان

حمل است آتشی و شیر و کمان — ثور خاکی و جدی و خوشه همان

دلو میزان هوائی و جوزا — باز خرچنگ و حوت و عقرب ما

پس بدان طبع نیز هر کوکب — نری و مادگی و روز و شب

زحل اکنون بدشمنی سمر است — روزی و سرد و خشک و نحس است

مشتری را که دوست فیروزی — سعد نر دان و گرم و تر روزی

باز مریخ نحس نر و شبی — گرم و خشک از طبیعت نحس طلبی

شمس گرم است و خشک و روزی و نر — نحس در اجتماع و سعد نظر

زهره ماده شبی است سرد و تر است — بر سعادت دلیل او سمر است

سعد و ماده است و سرد و تر روزی — نیز سازنده باشد و شهره

تیر با هر ستاره گان آمیزد — اثر طبع او از و خیزد

انکه با شمس زاختران قمر است — سعد و ماده شبی و سرد و تر است

راس با هر ستاره کاید — نحس با سعد را بیفزاید

ذنب با ستاره شد بقران — سعد و نحس و را کند نقصان

معرفت اوجات کواکب

اوج کیوان بود به برج کمان — مشتری را بسنبله است همان

اوج مریخ در اسد پیدا است — اوج خورشید و زهره در جوزا است

اوج تیر در عطارد از میزان — ماه را سنبله است اوج بدان

برج عقرب به اوج تیر افتاد — زهره زین هر دوی نصیب داد

اوج را هفتمین حضیض شمار — هفتمین شرف را هبوط انگار

معرفت شرف کواکب

شرف آفتاب دان بحمل — ثور مه را شرف شناس محل

مر زحل را شرف بود میزان — شرف مشتری است در سرطان

جدی را دان شرف گه بهرام | هم چو در حوت زهره بدرام
تیر را سنبله است بیت شرف | هم چنین آمد این بما ز سلف
شرف راس خانه تیر است | ذنب اندر کمان شرف گر است

معرفت درجات شرف الکواکب

شرف شمس نوزده درج است | یاد گیر این که مایه فرح است
درجات ستاره کیوان | در شرف کمتر از سه بیست مدان
وانکه برجیس یازده است و چهار | باز بهرام بیست و هشت شمار
شرف زهره بیست و هفت درجه است | از درج آنکه در حساب قولت
شرف تیر باز پنج و ده است | سه درج در شرف نصب است
شرف راس یک درج میدان | مر ذنب را همین شرف بگمان

معرفت هبوط کواکب

چون شرف گشت مر ترا معلوم | در برابر بود هبوط نجوم
هفتمین خانه از شرف بشمار | باشد آنجا هبوط هر سیار
چون هبوط زحل به برج حمل | دان برجیس برج جدی محل

جای مریخ چون شود سرطان | اندران مر ورا تو هابط دان
باز میزان هبوط خورشید است | برج حوت هبوط ناهید است
برج های هبوط تیر آمد | کژدم آن مه منیر آمد
راس هابط شود ببرج کمان | شد بجوزا ذنب هبوطش دان

معرفت وبال کواکب

خانه کوکب از بروج بگیر | بر شمارد به بین بنور ضمیر
خانه هفتمین وبال شناس | همه معلوم گرددت بقیاس

معرفت نظرات کواکب

نظر اختران بکن معلوم | تا بدانی تمام علم نجوم
چون دو کوکب بود ببرجی در | بدو برج هیچ نی ز یک دیگر
آنکه مر هر دو را قران باشد | اینچنین حال بیک آن باشد
در یکی از دگر به برج سیوم | باز دیگر به برج یازدهم
آنکه تسدیس باشد این بیقین | شرح تربیع بشنو از پس این
چارم است و دهم نظرگاهش | همه رنج و غم است بیراهش

در پنجم و یا نهم نگرند　　دانکه تثلیث دوستی افزاند

هفتمین خانه را مقابله دان　　اثرش کینه و مجادله دان

معرفتِ احتراقِ کواکب

هر ستاره که اوفتد با خور　　در یکی برج یک درج هم بر

خلق را جمله اتفاق بوده　　کان ستاره در احتراق بود

ور قمر را درین محل دانند　　محترق نه که محقع خوانند

هرگاه یک ستاره در برج اول باشد و دوم در چهارم و یازدهم آن را تربیع خوانند ۱۲ ک

معرفتِ درجاتِ بروج

شرفِ راس یکدرج بشمار　　پس ذنب نیز همچنین پندار

درجهٔ آسمان کسی که نهاد　　سه صد و شصت در شمار افتاد

هر یکی برج زین درسه ده است　　هر درج را دقیقه کرده بشصت

ثانیه شصت یکدقیقه شناس　　هم چنین تا بعاشرات قیاس

معرفتِ درجاتِ فلکِ اعظم

درجاتِ فلک بوجه قرار　　سیصد و شصت آمده بشمار

درجات کل آسمان استاد　　صد دو دو با گرفت باهفتاد

اربابُ

هر یکی برج را درج سی است　　هر درج را دقیقه گیرد شصت

شصت و ثانی تو یکدقیقه شناس　　هم چنین تا بعاشرات قیاس

معرفتِ اربابُ النهار

روز یکشنبه هست قسمتِ خور　　دانکه دوشنبه هست آنِ قمر

روز سه شنبه آن بهرام است　　آنکه مریخ مرورا نام است

چارشنبه گرفت کوکب تیر　　مشتری پنجشنبه آمد میر

زهره را داد جمعه بهرِ زحل　　داد شنبه خدائی عز و جل

معرفتِ اربابُ اللیالی

شب یکشنبه آنِ تیر آمد　　زین سبب فرخش منبر آمد

شب دوشنبه آنِ برجیس است　　اندرین قول یا چه تلبیس است

شب سه شنبه آنِ زهره شناس　　چارشنبه شبِ زحل بقیاس

شب پنجشنبه از شمار خور است　　شب آدینه خود شبِ قمر است

پس شب شنبه ای گزینِ انام　　نجم مریخ والی است مدام

معرفتِ ساعاتِ روز و شب

ساعت اولین روز و شب / دانکه باشد نصیب آن کوکب

کان شب و روز را بدان نسبت / کرده باشد حکیم از حکمت

وان دگر کوکبی کز وست فرو / از دوم ساعت هست یار او

مرسیوم را همین شناس اساس / پس همین کن بهفت بار قیاس

معرفت ارباب مثلثات آتشی یعنی شرقی و شمالی

هر مثلث که طبع دارد نار / شمس دان رب روز او همواره

دیگرش مشتریست دیگر رب / یاد گیر این سخن که نیست عجب

باز شب بر خلاف گیر قیاس / روز و شب شان زحل شریک شناس

معرفت ارباب مثلثات خاکی یعنی شرقی و جنوبی

وان دگر را که طبع اوست تراب / زهره و پس قمر شناس ارباب

باز در شب مه است در زهره / بشنو این نکته خوش و بشمره

هست در روز و شب شریک مدام / آنکه خوانند نام او بهرام

معرفت ارباب مثلثات بادی یعنی غربی و جنوبی

وانکه بادیست طبعش از تقدیر / رب روزش زحل شبش تیر

تیر در

تیر در شب مقدم آمد باز / هر دو را مشتری بود انباز

معرفت ارباب مثلثات آبی یعنی غربی و شمالی

هر که را طبع آب است باب / زهره در روز شان بود ارباب

دگر از بعد زهره دان بهرام / شب بود بر خلاف این اقسام

هست شان روز و شب شریک قمر / این بدانی شوی بعلم سمر

معرفت تذکیر و تانیث بروج

بشناس از بروج ماده و نر / تا در احکام باشدت رهبر

نر حمل دان و ثور ماده شناس / هم چنین گیر تا بحوت قیاس

معرفت بروج منقلب و ثابت و ذو جسدین

بر فلک برج منقلب چار است / اندرین باب حکم بسیار است

حمل است اول و دگر سرطان / باز میزان و جدی نیک بدان

ثابت آمد بوصف چار دگر / عقرب و ثور و دلو و شیر شمر

قوس و جوزا و خوشه و ماهی / وصف ایشان اگر ز من خواهی

گویمت زان که هست بر من عیان / که بود این چهار ذو جسدین

معرفت بروج مشرقی و مغربی و شمالی و جنوبی

مشرقی آمد از بروج بدان
بره و باز شیر و باز کمان

وانکه زیشان خلق مغربی خوانند
برج جوزا و دلو و میزانند

باز سرطان و ماهی و عقرب
آنکه دارند از شمال نسب

ثور با سنبله است جدی بهم
که برآرند از جنوب علم

معرفت طالع دوازده بروج

طالع آن برج باشد ای مشفق
که برآینده باشد از مشرق

هر که زاید ز مادر آن هنگام
طالعش آن نهند در احکام

اولین خانه تن و جان است
حکم او بر حکیم آسان است

پس دلایل ز من شنو به بیان
طالع آمد دلیل بر تن و جان

دویمی طالع است خانه مال
سیوم آمد به اقربایش دال

چارمین خانه ملک ضیعت آب
وان فرزند پنجمین است طرب

ششمین خانه رنج بنده و باز
هفتمین خانه زن بود انباز

مرگ در هشتم است خوف و خطر
در نهم خانه علم و دین و سفر

عمل و دولت از دهم جویند
چون حدیث از ده و یکی گویند

خانه دوستان و امید است
برس این علم همچو خورشید است

چون ازین بگذری بود ده و دو
حکم این بر ستوردان و عدو

معرفت فرح کواکب

فرح تیر برج طالع دان
وین ز تأثیر صنع صانع دان

فرح ماه ثالث طالع
زان خورشید هست جزء تاسع

زهره در پنجمین بود بدرام
هم چو در خانه ششم بهرام

شاد در یازده است سعد اجل
در ده و دو رسد فرح بر زحل

معرفت حدود کواکب بقول اهل مصر

ای به همت شده نمونهٔ جود
بشنو این قول مصریان بحدود

حمل

مشتری را که مایهٔ فرح است
از حمل حد بدان که شش درجست

شش درج نیز زهره برد است
هشت دیگر نصیب تیر است

پنج ره نیز حد بهرام است
مر زحل را همین بنا کام است

پنج مر پنج گیر و پنج زحل
تا شود پس تمام برج حمل

حد زهره ز ثور هشت شمار — ثور — بعد از و حد تیر شش بنگار
هشت زو حد تیر سعد اجل — پنج دیگر درو است حد زحل
سه درج نیز حد بهرام است — دل دانا همیشه بدرام است
تیر را شش درج ز جوزا حد — جوزا — هشت برجیس را همین بعدد
زهره را آنکه شادی انجم است — حد ازین برج بیگمان پنج است
حد مریخ باز هفت دگر — وانکه کیوان شش است نیک نگر
حد مریخ نحس و مایه و جنگ — سرطان — از درج هفت آمد از خرچنگ
باز شش حد زهره و شش تیر — هفت زو نیز حد سعد کبیر
آنچه ماند ز برج حد زحل — باشد ای برتر از زحل بمحل
باز برجیس را ز برج اسد — اسد — وانکه جز شش درج نباشد حد
حد ناهید پنج دان و زحل — هفت دیگر نهاد حکم ازل
شش درج تیر را بتیر آمد — این سخن چون مه منیر آمد
شش دیگر نصیبه بهرام است — آنکه از وی نحوستی عام است
تیر را حد ز سنبله هفت است — سنبله — زهره را ده درج میان رفت است

مشتری را

مشتری را که فرح آثار است — حد زین برج بیگمان چار است
باز مریخ را برابر تیر — وانچه مانده بود زحل را گیر
حد برج که خوانیش میزان — میزان — شش ازین دار اختر کیوان
تیر را نیز هشت دان هم از وه — مشتری را یک درج کم از وه
پنج و دو حد زهره بدرام — دو دگر شد نصیبه بهرام
باز بهرام را بخانه خویش — عقرب — هفت درج حد هست کم و بیش
حد ناهید نیز دان تو چهار — بعد از ان حد تیر دان دو چهار
چون بعد پنج مشتری را حد — شش زحل را رسید زروی عدد
مشتری را حد از کمان دو شش است — قوس — پنج مر زهره را که سعد خوش است
تیر را چار و پنج و حد زحل — چار آن را که زوست جنگ و جدل
تیر از جدی هفت دارد حد — جدی — هفت برجیس را از وست عدد
زهره را هشت و ز زحل را چار — چار مریخ را ز روی شمار
تیر را حد ز دلو دایم هفت — دلو — زهره را از و یک درج کم رفت
مشتری را سه شادی انجم است — رقم مریخ چون زحل پنج است

دو ششش از حوت حد زهره شمار [حوت] حد برجیس دان که دو هست چهار
سه درج حد فزون ندارد تیر باز بهرام را بهم آمد تیر
دو دو دیگر نصیبهٔ زحل است که بدلها درون از و خللهاست

معرفت وجوه کواکب

چون حدود نجوم شد معلوم یاد گیر آگهی و وجوه نجوم
زانکه هر برج را کمی تقسیم پس سه اقسام کرد مرد حکیم
ده درج هر یکی ازان اقسام پس بحکمت وجوه کردش نام
وا اد هر یک ازان بیک اختر من چو یک یک بیان کنم بشمر
وجه مریخ از حمل ششش و چار [حمل] وان ز خورشید هم چنین بشمار
بعد ازان چون گذشتی از خورشید برج گردد تمام بر ناهید (زهره)
باز در ثور تیر و پس ماه است [ثور] هر دو را نحس (زحل) نیز همراه است
وجهه برجیس از دو پیکر دان [جوزا] باز بهرام و بعد ازان خوردان
زهره در اول آمد از سرطان [سرطان] بعد از و تیر و بعد ازان مه دان
هست اندر اسد درین احکام [اسد] زحل و مشتری و پس بهرام

شمس

شمس را برج خوشه تیر آمده [سنبله] بعد از و زهره باز تیر آمد
چون قمر وجه گیرد از میزان [میزان] مشتری آمد از پس کیوان
چون ز میزان گذر کنی عقرب [عقرب] آیدش چون پی کنی وجه طلب
پیش مریخ باز خورشید است آخرین برج وجه ناهید است
تیر اول بود ببرج کمان [قوس] پس قمر آید دگر کیوان
اول جدی را سعد اکبر دان باز مریخ بعد ازان خوردان
باز در دلو چون کنند نگاه [دلو] زهره باید و پس عطارد و ماه
حوت را دان وجوه شد بتمام [حوت] زحل و مشتری و پس بهرام

معرفت منازل ماه

چون بپرسی ز من منازل ماه بر شمارم حساب دار نگاه
1 اول از برج بره دان شرطین باشد از بعد آن طلوع بطین 2
3 پس ثریا و بعد ازان دبران 4 5 هقعه و هنعه بعد از آن ذراع دان 6 7
8 پس نثره و طرفه 9 10 جبهه و زبره دان دگر صرفه 11 12
13 باز [illegible] که خرد اندیش پس ز [illegible] باز سپس گویی بعد از و سماک 14

[illegible] ۱۴

پس تو از راه عقل نیک نگر   تا بدانی که بعد از دست غفره

ور زبانان چو بگذری اکلیل   اندرین قول نیست کس را قیل

ور گنی [illegible] قلب شوله نگاه   از نعایم به بلده یا بی راه

از پس بلده جای سعد آید   گر به تفصیل بشنوی شاید

اولین ذابح و دوم بلع است   اخبیه هم سعود را تبع است

پس ز ایشان مقدم است ز انجا   چون گذشتی موخر است و رشا

معرفت طبقات مردم از دلالت کواکب

هر زحل را دلیل دان بمولد   بر دهاقین و بر ضیاع و عقار

هم چنین تیر بر دبیران است   مشتری تیر بر وزیران است

نیز بر قاضی است و ایمه دین   بر کبودی و اهل صفه بین

بر سپاهی دلیل بهرام است   آنکه سرخی و خون ورا بجام است

بر سلاطین شده آفتاب دلیل   رنگ زردی و مهتران جلیل

بر زنانست کوکب ناهید   رهبر عشق و رنگهای سپید

تیر بر چار رنگهاست دلیل   بر دبیران و خواجگان اصیل

بر دهاقین دلیل کیوان است   رنگ او بر سیاه الوان است

بر جواسیس مه دلیل آمد   رنگ سبز از وی بیفزاید

معرفت اتصال قمر با شمس قران

با خور ار اوفتد قران قمر   باشد آغاز کارها بحذر

طلب حاجت و حجامت و فصد   به بود گر بدین ست نکنی قصد

نیست از هر بد از کمین کردن   باک از خواسته دفین کردن

معرفت تسدیس قمر با شمس

ور به تسدیسشان فتاد نظر   هر چه خواهی بکن که نیست خطر

عرض کردن سپاه و حاجت و رای   طلب مالی و عمارت و جای

معرفت تربیع قمر با شمس

باز تربیع بر سیاست راه   نیز نیکو بود عمارت راه

لیک آغاز کارهای دگر   و ندرین وقت به شناس حذر

معرفت تثلیث قمر با شمس

ور به تثلیثشان نظر باشد   دیدن شاه خوب تر باشد

در سیاست طلب کنی شاید کاین نظر جاه تو بیفزاید

موقت مقابله قمر با شمس

در بود این نظر مقابله را بد بود ابتدا معامله را

خاصه ملک و ضیاع بخریدن نیز دیدار پادشه دیدن

موقت اتصال قمر با زهره قران

در بود مه مقارن زهره باشد آغاز کارها شهره

موقت تسدیس قمر با زهره

در به تسدیس هر دو راست نظر وقت تزویج و شرکت است و سفر

موقت تربیع قمر با زهره

نیز نیکو بود تجارت را لیک تربیع به عمارت را

موقت تثلیث قمر با زهره

باز تثلیث به بود در کاره که اندر و عیش ها بود بسیار

موقت مقابله قمر با زهره

در مقابل بود نظر سره دان وقت با عالمان مناظره دان

دربو

در بودن آن نظر تو باشی قبول در فرستادن برید و رسول

موقت اتصال قمر با عطارد قران

در مقارن بود قمر با تیر دیدن عالمان به است و وزیر

طلب حاجت اختیار سفر اندرین وقت گر کنی بهتر

موقت تسدیس قمر با عطارد

در به تسدیس ناظر اند این دو باشد از وقت خوردن دارو

موقت تربیع قمر با عطارد

باز تربیع وقت تعلیم است به وقت بیع صعب و بیم است

موقت تثلیث قمر با عطارد

وقت تثلیث نیک دان هموار با بزرگان اگر کنی دیدار

موقت مقابله قمر با عطارد

در مقابل بر آور در علم نیک نبود لقای اهل قلم

موقت اتصال قمر با زحل قران

در بود با زحل قران قمر باشد آغاز کارها بحذر

خاصه تزویج و جامه بریدن — کارهای سفر به سنجیدن
باک نبود ز کندن کاریز — هم چنین جوی و حوض کندن نیز

موافقت تسدیس قمر با زحل

بازحل گر فتد نظر تسدیس — کار بند این حدیث بی تلبیس
دیدن مرد خواجه دهقان — نیز شاید عمارت بستان

موافقت تربیع قمر با زحل

ور نباشد نظر بجز تربیع — نبود هیچ کار بی تصدیع

موافقت تثلیث قمر با زحل

ور به تثلیث می کند نظر — باشد از وقت نیک صید و شجر

موافقت مقابله قمر با زحل

نظر بدتر از مقابله نیست — کار از او جز بدی بحاصل نیست

موافقت اتصال قمر با مشتری

ور مقارن به مشتریست قمر — بسعادت بود در آن سفر
اول کارها قلیل و کثیر — نیک باشد خصوص نزد وزیر

موافقت تسدیس قمر با مشتری

ور به تسدیس میکند نظر — وانگه وقت تجارت است و سفر

موافقت تربیع قمر با مشتری

وقت تربیع گر کنی توجه — بر بنای صوامع و مسجد
دهدت نیکی و سعادت روی — نیز نیکو شناس کندن جوی

موافقت تثلیث قمر با مشتری

ور به تثلیث بنگرند همین — وانکه نبود به هیچ کار غمین
خاصه آرایش از کثیر و قلیل — دیدن روی مهتران جلیل

موافقت مقابله قمر با مشتری

بازشان گر مقابلست نظر — مکن اندیشه و ضیاع مخر
ور کنی آن زمان مناظره — نبود مر ترا مخاطره

موافقت اتصال قمر با مریخ قران

ور کند ماه و قران بهرام — نبود هیچ کار بد را رام
خاصه رفتن بنبرد اهل سلاح — نیکو کشتن عدوان تو این بهر اصلاح

موافقت تسدیس قمر با مریخ

بازتسدیس وقت دیدار است / با کسی کو سپاه سالار است
در فرستی برائی صید برید / اندرین وقت بهر گرفتن صید

موافقت تربیع قمر با مریخ

وقت تربیع دان که هست خطر / جامه بریدن و نکاح و سفر

موافقت تثلیث قمر با مریخ

وقت تثلیث کار اصل سپاه / حاجت خویشتن ز ایشان خواه

موافقت مقابله قمر با مریخ

لیک باشد از مقابلت نظر / از سپاهی و کارشان بحذر
هم از آن وقت نیز پرده ترک / زانکه نحس مؤثرست بزرگ

موافقت اختیار قمر و البروج اختیار جامه بریدن و پوشیدن

چون بود در بروج ثابت ماه / جامه بریدن اختیار مخواه
یا که در برج منقلب یابد / ور بزهره نظر کند شاید
بایدت وقت جامه پوشیدن / هم برین اختیار کوشیدن

افتاد

موافقت اختیار حمام رفتن

در کنی رائی رفتن حمام / ماه یابد بخانه بهرام
ورنه در برج مشتری یابد / ور به ثور و اسد بود شاید
لیک اندر بروج آبی هم / بجز این هیچ اختیار منه

اختیار شرکت و تزویج کردن

در کنی رائی شرکت و تزویج / رو به تقویم در نگر تاریخ
ماه یابد به برج ذو جسدین / یافته اتصال با سعدین

اختیار کتاب فرستادن

ابتدائی کتاب از هر باب / چون کنی اختیار هست صواب
ماه در برج منقلب یابد / ور به تیر است و متصل شاید

سوی پادشاه و ملوک

گر نویسی بسوی حضرت شاه / ناظرست آفتاب باید و ماه

سوی سپه سالار

ور فرستی سوی سپه سالار / سوی مریخ بایدش دیدار

سوی علما و دانشمند

در فرستی بسوی دانشمند / چون نظر سوی مشتریست بلند

سوی خواجه دهقان

در فرستی بخواجه دهقان / نیک باشد نظر سوی کیوان

سوی خواجه دبیر

در فرستی بسوی اهل کتاب / نظرش جز بتیر نیست صواب

در فرستی تو سوی خواجه دبیر / ماه ناظر نکو بود با تیر

سوی زنان

در فرستی سوی زنان بنگر / ماه و زهره نکو بود به نظر

این نظر با تمام بی تلبیس / به تثلیث باید و تسدیس

ور نخواهی که باشدت تصدیع / از مقابل حذر کن و تربیع

اختیار ریاضت و سواری کردن

در بود رایی تا سوار شوی / چون طلب کار اختیار شوی

اول از برج منقلب جویی / پس بهر یک منزل او بجوی

یکرز

نیک دان گر بدوستی است نظر / ور فتد از مشتری بود بهتر

اختیار بنا نهادن

اختیار بنا بوقتی خواه / که بود در بروج خاکی ماه

هم بسوی ستاره نظرش / که بود برج خاکی مقرش

اختیار صباغ فرمودن

در صباغ فرمودن است برای / برج خاکی طلب قمر را جای

نظر او بکوکب مسعود / که سعادت بود در او موجود

ور بکیوان نظر بود بگزینش / نیک باشد بدوستی ارزش

اختیار زراعت کردن

رایی آمد گرت زراعت را / بنگری اختیار ساعت را

بنگری ماه را بخانه خاک / در سرطان بود دنابند باک

اختیار درخت نشاندن

در درختان نشانی اندر باغ / به تمامی ترا بهی چو چراغ

ماه باید به برج ثابت در / کوکب سعد را بماه نظر

اختیار فصد و حجامت کردن

در کنی فصد یا حجامت رای   آتشی برج به قمر را جای
نظر شمس سعد از نحو سنگ   یک با این به نباشد بک

گر کند سوی او درین هنگام   نظر از راه دوستی بهرام

اختیار در سفر شدن

در کنی نیز اختیار سفر   ماه در برج منقلب بهتر
نیک باشد بروج خاکی نیز   لیک در سعد و نحس کن تو تمیز
قمر از نحس و طالع و دو دمش   پاک باشد ز هفتم و هشتمش

اختیار در شهر شدن

ور به شهر اندرون شوی از راه   باید اندر بروج ثابت ماه
طالع وقت تا دوم مسعود   تا بود جمله کار تو محمود

اختیار خواستن حاجت

با کسی گر تو حاجت داری   تا کنی رای آنکه بر دم آری
باید از ماه گرفته باشد زیان   برج ثابت دگر نه ذو جسدین

بکران

یک از نحس پاک باید و در   ور سعادت گرفته کارش نور

اختیار عهد بستن

ور کسی با کنی همی عهدی   اندرین کار بایدت جهدی
تا بود در بروج ثابت ماه   خالی از نحس و فارغ از اکراه

اختیار در حیوانات

بگذری چون خری ستور از حد   ماه در ثور خواه یا به اسد
ورنه باری ببرج ذو جسدین   نظری سعد داده او را زین

اختیار شکار کردن

ور بود رای تا شکار کنی   شاید از ساعت اختیار کنی
در کمان جوی جای ماه منیر   یا یکی خانه از دو خانه تیر
دگر اینجا نیابی اندر حوت   بگذری هیچ ازین جهان به بوت

اختیار تعلیم فرستادن

ور به تعلیم می بری فرزند   اندرین اختیار نیک پسند
جای ماه در بروج بادی جوی   در نیابی بقوس سنبله گوی

بعطارد بدوستی نگرانه — بر دوان از نحوس کرده گرانه

اختیار دارو و مسهل خوردن

خوردن دارو دار بود درایت — احتیاط ار کنی بود جایت

ماه را نیک باشد ار بابی — اندرین دم بجانه آبی

نظرش سوی زهره بدرام — نظری باشدش سوی بهرام

چون نظر دوستی بود سره دانه — دور باش از مقارنان کوانه

اختیار برده خریدن

در همی برده خری بنگر — وانکه در برج باد هست قمر

ور تو یابی بنحوس یا خوشه — نحس زود در سعد همتو شنه

موقت فتح الباب وخاتمة الکتاب

نظری هر دو کوکب باهم — که بود خانه شان مقابل هم

آنکه عقلش نظر صواب کند — نام آن شکل فتح باب کند

مثلی بشنو از من به پذیره — چون بود نظر مشتری تا تیر

کرده بهرام قصد زهره بمهره — یا بهیوست یا زحل مه و مهر

[illegible]

وقت سرما و باد و نم باشد — دل دانا بری زغم باشد

ور کند مه بآفتاب نظره — ور نه مریخ بنگر و بقمره

یا بمریخ سعد نر نگرد — یا یکی زین دو نیک بگذرد

وانکه وقت شکستن سرماست — کین نظرها دلیل بر گرماست

هر که این را تمام بر خوانده — چون به تقویم بنگرد داند

گنج مکتوم باشد اندر وی — مشکلش جمله حل شود بروی

لیک باید که اعتقادش این — چون بخواند نگردد از ره دین

چون بود آفتاب در جوزا — در بنوس آید و شود پیدا

وان کز آن روز باد باشد سخت — آن زمان بشکند دار و درخت

هیچ کس علم غیب جز که خدای — که نداند سیاحت دو سرای

باد از ما درود بر محشره — هم بر اصحاب و آل او یکسره

وقت تاریخ نظم شد ظاهر — غره بود از جمادی الاخره

تمام کتاب مدخل منظوم در علم نجوم

از گفتار مولانا نصیر الدین طوسی و بعضی گویند از گفتاره

ملامعین علیهما الرحمه والرضوان بید خویدم فضلا شمس الدین ولد
سید بسین جونپوری بروز یکشنبه بوقت عصر بتاریخ
بستم شهر صفر سنه ۱۱۴۵ سن نبوی صلی الله علیه واله وسلم
یکهزار و یک صد و چهل و پنج در شهر اورنگ آباد که متصل
روضهٔ دولت آباد است مه لطه ۱۱۱۰ آسم ⊟ ۱۱۱۱ ﻫ قا
حمل دی و یخ لرست فتح الباب آفتاب در برجها حمل ثور جوزا
سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
لا و لا لب لا و لا لا شش مه است لا کط و کط لا شهور کوته است
مسئله قامت آدمی را اهل شرع بر هفت قدم تقدیر نهاده و بر قدمی یازده
انگشت صاحب قدم است بدین طریق که هر کسی سر دراز خواب کند
و خطی کشیده شود از سر تا پاش هفت قدم می باشد بقدم انگشت
و در هر پاره هفت قدم پیمانه کند و استاده کند و حساب کند

صه خلاصه القصه صه | هر چه از ماه شد نفی کن ...
پنج دیگر فزایی بر سر آن | پس بهر پنج زان زحل نحس

گیر هر برجی و جای ماه بدان | هر کجا منتهی شود عددش
ماه آنجا بود بیقین میدان | و آنچه کمتر ز پنج می ماند
ضرب در شش کن و درج بخوان | سوی مشرق دو شنبه و شنبه
نزدی ای برادر من بهه | آنچه از صوب اوردکینه
روز یکشنبه است و آدینه | روز سه شنبه و چهار بفال
نزدی ز پنجبار سوی شمال | روز پنجشنبه و نکو اخضر
رخت خود جانب جنوب مبر | به تقطیع جامه سیش بد بدان
بد آمد ز بولش سد گیش ایکوان | و السنتین غره بر ما یجی
بد شش غره اگر بشد بیقین دان | بعد بر هست و نه آن ماه یکسان
چاشش هم جهان بیست راست گوه | تجارب کرده اند آنرا حکیمان
۲۲۲۲۲ = ✕ | ۶۶۶۶۶۶۶ ...

تمت الکتاب
بعون الوهاب
تمام شد

رب یسر و تمم بسم الله الرحمن الرحیم بالخیر و به نستعین

کنوز المعزمین شیخ بو علی سینا

چنین گوید مولف این

چنین گوید مولف این کتاب رئیس الحکما افضل القدما ابو علی سینا که جماعتی
از دوستان و یاران عزیز که در علم نیرنجات و طلسمات و
افسونات دانجه بدین داعیه تمام داشته اند و روزگار خویش دران
صرف کرده اند و هیچ فایده نیافته اند بکرات و مرات از ما در خواست
کتابی کرده اند مفید درین معنی و چون ایشان حقوق بسیار در
عنق ما ثابت کرده اند بر مقتضای التماس ایشان این کتاب را تالیف
کردیم و دروی از عجایب و غرایب این نوع پیدا کردیم و مسمی بکنوز المعزمین
کردیم و از باری جل و علی بر اتمام این کتاب توفیق خواستیم انه
ولی الاجابة القول فی موامرة الاعمال و فیه احدی عشر فصولا

الفصل

الفصل الاولی فی العمل و ما یتعلق بها چون خواهم که عمل محبت و
صداقت کنم آغاز بشبها و روزهای زهره و مشتری و ساعات
این کنم ازان زهره روز آدینه و شب دوشنبه باشد اما عمل در
ساعت اول دم که تاثیر زهره دران بیشتر یافته اند و ازان مشتری
روز پنجشنبه و شب دوشنبه و آن عمل که در زهره گفته شد در روی
بهمان قاعده عمل کنم و باید که قمر متصرف باشد از تسدیس و تثلیث و
مقارنه مشتری متوجه باشد با مقارنه و تسدیس و تثلیث زهره باشد
تا عمل بر وفق مراد باشد اما چون از بغض و عداوت باشد آغاز
بروزها و شبهای زحل و مریخ باید کرد روز مریخ سه شنبه و شب شنبه
است و ازان زحل روز شنبه و شب چهارشنبه و بدان قاعده
که مذکور شد ساعت اول و هشتم بکار باید آورد و باید که قمر متصرف
باشد از مقابله و تربیع مریخ با زحل و چون اختیارات بجای آورده باشد
بینک مطلوب حاصل گردد الفصل الثانی فی منسوبات
الکواکب اما آنچه بزحل منسوب است مردم دهاقین و کردان و ازنا

فلاع و اصحاب خاندان قدیم و پیران و یهودان و ترسایان و مردم سپاه
و حبشی اند و آنچه بمشتری منسوب علما و قضاة و اهل مدارس و
اصحاب ورع و مردمان شریف و وزرای کبار و خواجگان بزرگ
اند و آنچه بمریخ منسوب است امرا و اتراک و ارباب شوکت و سلاح
و دزدان و سلاحان و جلادان اند و آنچه بشمس منسوب است
ملوک و سلاطین و مردمان بزرگ با اصل و نسب اند و آنچه بزهره
منسوب است زنان و خادمان و مطربان و خوانین و اهل نشاط
و مخنثان و امردان اند و آنچه بعطارد منسوب است وزرا و اهل
دیوان و عاملان و تجار و متصرفان و معلمان و نقاشان و خیاطان
و خطاطان اند و آنچه بقمر منسوب است عوام الناس و پیکان
و جاسوسان و رسولان و حاجب خبران و صیادان اند **الفصل
الثالث** فی عداوت الکواکب بعضها علی بعض **بدانکه**
آفتاب ضد زحل است و زحل ضد مریخ و مشتری ضد زحل
اما دوستی با یکدیگر دارند و آفتاب و مریخ دوست اند زهره

و زحل دوست اند و عطارد ممتزج است با هر کوکب که اتصال
پیدا کند طبیعت آن کوکب گردد و مضادات کواکب بحسب جواهر و
طبیعت و افعال باشد نسبت با مرکز زمین و اکثر شرح مضادات
و افعال کواکب باز گویم از غرض و فایده باز مانیم **الفصل الرابع**
فی دخنه الکواکب **بخور** زحل زعفران و قردمانا و کندر و و
میعه است **بخور** مشتری میعه و سندروس و عود و صمغ الصنوبر
و حب الغار است **بخور** مریخ کندر و صبر و افیون و دار فلفل و سندروس
است **بخور** شمس عود و زعفران و میعه و لبان و گلنار است **بخور** زهره
عود و زعفران و مشک و قسط و شکر و لادن و قشر الخشخاش است
بخور عطارد اشنه و زیره کرمانی و قشر اللوز و مصطکی است
بخور قمر حب البان و اذخر و طلق و حب الخروب است این جمله
مساوی جمع آورند و بگویند و بوقت حاجت بخور آن کوکب بکار برند
که شخص مطلوب منسوب باشد **الفصل الخامس** فی حروف
الابجد بست و هشت حرف را به چهار قسم کردیم قسمی از وی حار

گفتم وقسمی یابس وقسمی رطب وقسمی بارد پس دو حرف از قسم
حار برگرفتیم اول بزحل دادیم وثانی بمشتری ودو حرف از قسم
بارد بستدیم اول بزحل دادیم وثانی بمشتری حاصل آمد حروف
زحل اجهب وحروف مشتری وزس ذ باز آغاز حروف مریخ و
آفتاب کردیم پس دو حروف از حار بستدیم اول بمریخ دادیم
وثانی بآفتاب علی الترتیب اذا ذکر پس حاصل آمد حروف م
یلنج وحروف آفتاب کسنظ باز آغاز کردیم بحروف زهره
وعطارد کما ذکر حاصل آمد حروف زهره مغدع وحروف عطارد
نثصض وازین حروفات چهار حرف دیگر ماند از ابقم
دادیم چنین شد عخطق والله اعلم

الفصل السادس

فی خواص الحروف وتاثیرها فی الاجسام والنفوس میگویم
که هر چه در عالم عنصری از اجسام متکون می شود هم چنان که
آن را طبیعی واجب است وآن اسم از طبایع اربع خالی نیست و
نیز میگویم که از طبایع دو فاعل اند ودو مفعول در هر جسمی که در و

حرارت

حرارت باشد یبوست لازم آید پس حرارت با یبوست شریک
اند در فعل ودر جسمی که در و برودت باشد رطوبت لازم آید
پس برودت با رطوبت شریک اند پس ما اسم دو شخص وحروف
کوکبی که به شخص مطلوب منسوب است مقلوب ومستقیم کنیم تا حروفات
مقلوب ومستقیم راست آید وابمعنی در بعضی اسما افتد ودر بعضی
نیفتد

الفصل السابع فی ترکیب حروف الاسمائی

چون خواهیم
که عمل محبت کنیم یا بغض اول حرف از نام طالب ومطلوب و
از حروف کوکب منسوب بستانیم ومرکب کنیم پس حرف دوم
از نام طالب واز حروف کوکب بستانیم ومرکب سازیم بدین
قیاس حروف اسما ترکیب کنیم ومقلوب ومستقیم کنیم واین چنان
باید که هر حرف که حار باشد فتح کنیم وانچه یابس باشد ضم وانچه
رطب باشد کسر وانچه بارد باشد مجزوم چون این جمله حروف
اسما را مقلوب ومستقیم کرده باشیم افسون عمل مطلوب باشد پس
بخوان آن کوکب که بشخص منسوب مطلوب است بوقت م

حاجت در آتش نداریم تا مطلوب حاصل آید و هر آن کس که
کتاب فاش کند اثم باشد نزد الله تعالی وجدول حروف عناصر اربعه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کواکب سبعه	مثالش
أَ	وَ	يَ	كَ	مَ	نَ	عَ	حار مفتوح	خواستم
حُ	زُ	لُ	سُ	فُ	ثُ	خُ	یابس مضموم	که حروف
هِ	يِ	شِ	تِ	دِ	صِ	طِ	رطب مکسور	محمود
بْ	ذْ	جْ	ظْ	غْ	ضْ	قْ	بارد مجزوم	فاطمه

حروف زهره که بشخص مطلوب منسوب است موجب و مهیج کنیم طالب
م ح م و د مطلوب ف ا ط م ه حروف کوکب م ف د غ پس از این
اسامی گرفتیم و ترکیب کردیم چنین شد مفغم باز حرف دوم این شخص
حاف حرف سیوم مطد باز حرف چهارم ومغ و چون در ترکیب
حرف پنجم در آخر حرف کوکب چیزی نماند حرف اول از حرف
کوکب بجائی وی آوردیم و دهم گفتیم الحاصل از ترکیب حروف اسماء

نارد

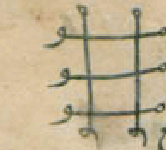
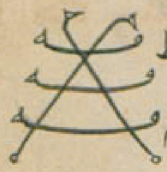
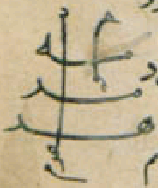
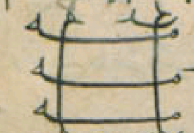
بیرون آمد این عمل مطلوب باشد و موجب و مهیج ساختیم برین
مثال مفغم حاف مطد ومغ دهم و هر جا که حرف مجزوم
آن را جزم نمی توانست داد بقاعده الساکن اذا حرک حرک
بالکسر کسره اش دادیم پس بخور وی عود و مشک و قسط و
زعفران و لادن و قشر الخشخاش است که زهره است باید که اجزای
بخور مساوی جمع کند و بکوبد و در تیه میخواند و بخور در آتش می اندازد
یکروز یا دو روز یا سه روز هر بامداد نماز خفتن این عمل میکند
تا مطلوب حاصل آید اما باید که چون این عمل اختیار میکند در خانه
خالی رود و جامه پاک بپوشد و بروزه باشد و در وقت افطار
حیوانی نخورد و هیچ کس نزد وی نشود تا بی تشویش عمل کرده آید
الفصل الثامن چون ترکیب اسما کرده باشد ترکیب را بر هفت
رقعه نویسد و هفت فتیله سازد و شب اول دو بسوزد و
شب دویم دو و شب سیوم سه و در وقت سوختن بخور میسوزد
و فتیله در موم گیرد و بر چراغ نهند و اگر خواهد بخور در میان موم

کند و لبوزد و خطاب کوکب هفتاد نوبت بخواند و ترکیب
اسما در وقتی که شمع برافروخته باشد صد و هشتاد نوبت
بخواند و بعضی گفته اند که چهار رقعه بنویسد بطریق مذکور و هشت
صورت از موم صاف بسازد و بر یک رقعه در میان دو صورت
نهد و روی های صورت بهم نهد چنانچه چهار طلسم شود یکی در
محراب مسجد دفن کند و یکی در آب روان اندازد و یکی از
درخت میوه دار بیاویزد و یکی در آتش اندازند و در آخر رقعه
عزیمه و خطاب کواکب بخواند بطریقی که مذکور خواهد شد اما اگر
عمل از برای بغض باشد طلاسم را یکی در آب حمام اندازد و یکی
را در گور کهنه دفن کند و یکی در درخت خشک که برگ ریخته باشد
بیاویزد و یکی به چوب بلوط بسوزد و چون رقعه ها بعمل در می آورد
بر یک هفت دانه فلفل و هفت دانه بلادر و دسته علف بادام و
اندک سیر خشک پاک در میان رقعه ها نهد و چون طلسم چهار
در آتش نهد کاسه سرنگون بر سر آتش نهد چنانچه هیچ دود

بیرون زند

بیرون نزد و هشت بر رقعه اشکال و خواتیم کوکب مطلوب
بنویسد و اشکال کواکب این است زحل سا مشتری ٥
مریخ ✕ شمس فا زهره ✕ عطارد ├─┤ قمر ◁ و چون اشکال
نوشته باشد خواتیم کوکب مطلوب هم بنویسد و خواتیم کوکب این
زحل ٯ □ مشتری ▽ ک مریخ سللعع شمس حاماهح
زهره ممصمم عطارد □ کهها قمر ٯ کاٯ الفصل
التاسع چون عمل زحل کند جامهای سیاه پوشد یا کبود و سخن
بتواضع و زاری کند و غمگین باشد و در عمل آهستگی کند و سر را
فرو افکند و در دست انگشتری آهن کند و اگر عمل مشتری کند
جامهای زرد و سفید پوشد و در دست انگشترین نقره کند
که نگین عقیق داشته و اگر عمل مریخ کند جامهای سرخ پوشد
و انگشترین از مس در دست کند و گستاخ سخن گوید و اگر عمل
شمس کند مثل ملوک و پارسایان جامهای زرد پوشد و بر سر
تاج زر نهد و در دست انگشترین طلا کند و جامهای شاهانه پوشد

واگر عمل زهره کند جامهائی زنانه پوشد و بر سر تاج مرصع نهد
و در دست انگشترین زر کند و سخن بفصاحت گوید واگر عمل
عطارد کند جامهائی حکیمانه در پوشد و در دست انگشترین زر کند
و سخن بفصاحت کند واگر عمل قمر کند مثل کودکان سرهنگان
جامه سبز یا سفید پوشد و در دست انگشترین لوح کند چون همه را
بعمل آوردیم و بخور را بکار داشتم باید که عمل زحل بسرکه و نیل نویسد
و عمل مشتری بزعفران و گلاب و عمل مریخ بشنجرف و عمل شمس
بزعفران و عمل زهره بسیاهی و زعفران و شکر و عمل عطارد
بزعفران و گلاب و عمل قمر بسیاهی و زعفران **الفصل العاشر** در منسوبات
کواکب که در وقت عمل نعل بسازند از آن چیزی که بآن کواکب
تعلق دارد و اشکال که بر نعل نقش باید کرد و آتش که از
چه باشد و طلسم و نعل کواکب این است اولا طلسم زحل
بر نعل اسرب باید نوشت و آتش از سرگین باید و بعد از
در آن آتش باید انداخت و طلسم این است ۱۱ ۱۱و و


...کس کس مر بها
ثانی طلسم مشتری آتش از چوب رز باشد و نعل از قلع

و طلسم این است ای ای ای ای سطسطسطسط
ثالث طلسم مریخ نعل از آهن باید و آتش گز و طلسم
این است ال ال محمحمحمحلم رابعا طلسم آفتاب
آتش از چوب سرو باید و نعل از طلا و طلسم این است ۱۱۱
ەەەەەورورورورمەمەملسلسلسا
اما طلسم زهره ما طا اسف ۶۶۶۶۶صد صد
صد صد صد صمعمعمعصی سوا اما طلسم عطارد

آتش از چوب شمشاد باید و طلسم این است اح ه ما ه د د
اما طلسم قمر نعل از نقره و آتش از چوب رز باید کرد و طلسم

این است عصر عصر عصر عصر
این بود طلسمات و نعل و میزان کواکب آمدیم بحروف زبان
بندی و بغض اکنون اگر برائی زبان بند این حروف را بجای

مطلوب ببندد س ر ه نوعي دیگر ... ح ک ه
واگر بغض کند این حروف ببندد ه م ر ح آنآ زبان ببندد را
مثل دوستی کند وخواب بستن مثل عداوت فصل حالی شر
در خطاب کواکب وعزیمة آن اولا این عزیمة را ۲۱ نوبة بر ترکیب
طالب ومطلوب باید خواند بعد ازان باسم چراغ بند داگر خواهد دفع
کند بطریق مذکور وعزیمة این ست عزمت علیکم ان تسخروا
قلب فلان بن فلانه علی حب فلان بن فلانه بحق هذه الاسماء
بندلوش یهماش مند ولاش همیعاش بطیاش
همنوش طهارس الوحا الوحا بادونیا عزمت علیکم
ان تسخروا قلب فلان بن فلانه علی حب فلان وعقده في یوم
حتی لا یأکل ولا یشرب ولا ینام ولا یستریح فبی براه
وتقضی حاجته وبگوید برانگیزانیدم وحی طفی فلانزا به حب فلان
وباید که در وقت خواندن راه قمر بگیرد یعنی سوراخ بینی از جانب
خطاب کواکب سبعه هر که بدان حاجت دارد هفتاد نوبة بخواند

خطاب

خطاب زحل در بغض وعداوت ایها السید العظیم لا سم الکبیر
شانه الرفیع قدره العالیه الدرجه الشدید انت الرجل البارد الیابس
العظیم النحس الصادق القول صاحب النصب والتعب المنفرد
بالغم والحزن المنجلب من الطرب والفرح المحتال المکار العالم
الفهیم الشیخ الجزب الشقي المحنة والسعید من اسعدته و
اسالک ایها الاب الزکي الانکد العظام واخلاقک الکرام
بعد ازان هر مرادی که در خاطر دارد بخواهد خطاب مشتری ایها
السید السعید المبارک الحکیم الامین الحار رطب والبارع العالم الصادق
صاحب الحق والعدل والدین الزاهد الصلاح الکریم السخي
المعین الوفي بالعهد اسئلک ایها الاب بحق اخلاقک الجمیله
وافعالک النظیفه السنة اسالک ان تفعل فی مرادي کذا کذا
خطاب مریخ در بعض ایها السید الفاضل الحار الیابس
شجاع القلب المسرف في الدم القوي الذکر الزکي القاهر
الغالب الباطش الحدید صاحب الشر والعداوت والضرب

والسجن والكذب والنميمة والنهمة وقليل البالاه الوحيد
الوزيت الحامل السلاح الكثير النكاح اجعل لي مرادي كذا وكذا
خطاب شمس در سعادت و اقبال ايها السيد الحار اليابس
المنير الحكيم الدينه الملك الكواكب درست عليها و العادت
لك و البعدت رجعت عنك و اذا اقترنت مندرا حرقت
ومن نورك ومن ضيائك تسترق فلك الفصل علي جميعها
انت ملك عليهم الحلقة تسعد اذا نظرت وتنحس اذا جاءت
فلم نحا معرفتك و موقت نضالك ولم تدرك كنه شرفك
انكاه سر بسجده نهد وحاجت بخواهد **خطاب زهره** در سعادات
ومهماتي كه متعلق بانيست السيد المباركة الرطبة المعتدلة
المطيفة العطرة الحسنة الحليفة الضاحكة صاحب الحليلة والزينة
والذهب والفضة والصف والطرب واللهو والسماع
الذي يتحرك به العيدان واللعب والمزاح القاهرة الطائلة
الهائلة المترددة العادلة المحبة حر النكاح صاحب السرور اسئلك

ان

ان يفعل مرادي كذا وكذا **خطاب عطارد** جهت كارهاي دقيق ايها
السيد الفاضل العادل العاقل الناطق الفهم الشاعر العالم
بكل من الكتابة الحاسب العالم باختيارات السموات والارض
القليل الفرح المفسد المال والتجارة صاحب المكر والموت
والرجال والبحار والذهاء والساعد الصادق اللطيف
المنكر الكبير اللبيب المخفيف فلا يعرف لك طبع فلطف فلم
يجد لك وصف وانت السعود سعود ومن النحوس نحس و
مع الذكور ذكر ومع الاناث اناث ومع النهارية نهارا ومن الليلة
ليلا بامزاجهم وطبايعهم وتشاكلهم كتشاكلك كل لك انت
اسئلك ان تفعل في مرادي **خطاب قمر** في عقد الرجل وسرعة
الال ايها السيد السعيد البارد الرطب المعتدل الجميل [illegible] والمدح
والثناء الملك السيد الفقيه في الدين الحميد الفرح السعيد
القاص في التعبير المتفكر في الاشياء العالم المحب اللهو والهزل
واللعب صاحب الرسل والاخبار وقلة الكتمان السر و

البذر السنجي الكريم الحكيم انت اقرب البنا فلكا واعظمهم
نفعا ومرادانت مولف بني الكواكب الناقل للانوار هالصلح
متنافصها بصدحك والمقدر كل ضيائك نقد كل شيء
واخره اعطاها الله تعالي وتقدس الاكرام والشرف والفضل
بعد از آن حاجت خواهد لط تمت الرساله بعون الله وحسن
توفيقه يكشنبه سيزدهم ربيع الثاني سنه ١١٥٠ سد حو مدم الفضلا
شمس الدين ولد سيد يسين حو نوري غفر الله تعالي لهم لط
٥ ١١ آكم ١١ ١١ ١١ ق ممص

مسئله اگر كسي طالب اسمي است ومیخواهد كه او را مسخر خود گرداند
رجوع كند بماسكر حرف اعظم وآن این است ا ب ت ث
ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق
ك ل م ن و ه لا ي پس ببيند كه اين اسم در باب
مقدم است و در كلمات تاج است يا در كلمات حربه يا در كلمات
عمود يا در كلمات كرسي وكلمات تاج اين هفت حروف اند

كلمات تاج ملائك آتشي	كلمات حربه ملائك هوائي	كلمات عمود ملائك آبي	كلمات كرسي ملائك خاكي
ا	ب	ت	ث
ج	ح	خ	د
ذ	ر	ز	س
ش	ص	ض	ط
ظ	ع	غ	ف
ق	ك	ل	م
ن	و	ه	ي

اج ذ ش ظ ق ن وكلمات حربه اين هفت است ب ح ز
ص ع ك و وكلمات عمود اين است ت خ ز ض غ ل
هه وكلمات كرسي اين است ث د س ط ف م ي انجه كلمات
تاج است ملائك آتشي اند وكلمات حربه ملائك هوائي وكلمات عمود
ملائك آبي وكلمات كرسي ملائك خاكي ملائك تاج ملك مالك
فوق الاعناقه كه زودي وسر محجوب است بدين سانها متعلق است وملائك
حربه ملك مالك كتفين است والاصابع والقدمين واليدين محجوب اند
وانچه ملائك عمود اند ملك مالك تحت العنق وفوق السره محجوب اند
وملائك كرسي ملك مالك تحت السره الراصابع رجلين اند ١٣
الايه قوله الحق وله الملك بدان كه اين ايه عه نقطه دارد عه نقطه
را كه نفس خود ش ضرب كني عزامتي شود كه عدد حروف ايت
ق ق ل ه ا ل ح ق و ل ه ا ل م ل ك و هرگاه كه كسي لوحي نگارد
كه ايه مذكوره بر اطراف لوح بر جائي جدول باشد نسبتي بدارد واه
جمله يكي آنست كه اگر اين لوح بر كاغذ سرخ بكشد جهته درد گوش

و درد چشم بسیار مفید است و صورت نقش این است



و ذکر الباسط در روز جمعه هنگامی که ساعت اول روز باشد ۲ سا نوبت
بخواند جهت بستگی و قبض خاطر بسیار مفید است و دیگر اسماء عظام
را که ذکر خواهد شد خواص بسیار است و جهت هر حاجت اگر
کسی بخواند مایکثر کند و با خود دارد بسیار نیکو است اولاً جهت
گرسنگی اسم صمد و مقیت باید خواند که دفع میکند و آن
در که قدرت داشته باشد باید خواند و اگر بقواعد مقرره که از
حل حسابی بیرون نباشد بخواند غالباً بهتر است و اگر یکسر شش و

دفع

دفع نگارد هم ازان اعلا است دیگر جهت هدایه و رشد اسم
هادی و رشید بهمان قاعده که در پیشتر ذکر کرده شد بسیار مفید صحت
اما بشرایط مذکوره دیگر جهت دفع فقر اسم غنی و مغنی بسیار
مفید است دیگر جهت دفع ضعف بدن و ماندگی اسم قوی
و متین بهمان قاعده که از پیش ذکر آن رفته بعمل آورد که فایده
بسیار میدهد دیگر جهت دفع مذلت و خواری اسم عزیز و عظیم
بعمل آورد بقاعدهٔ مقرره دیگر جهت دفع کرب و اندوه اسم لطیف و
واسع فایده بسیار دارد جهت دفع عجز اسم قادر و قهار بعمل آورد
دیگر جهت دفع بلادت اسم علیم و محصی بعمل آورد دیگر جهت
دفع الام و امراض اسم شافی و معافی بعمل آورد که فایده بسیار
میدهد و مجرب است دیگر جهت قبض و بستگی خاطر باسط و جواد
بعمل آورد دیگر جهت محبت و وداد اسم قادر و قهار بعمل آورد
دیگر جهت غلبه بر اعدا اسم شدید البطش بعمل آورد دیگر جهت
ثبات و صبر در هر کار اسم دایم و صبور بعمل آورد و غرض

از عمل آن است که بهر نوع که تواند یکی از اسماء مذکوره نماید
دو نقش بنگارد و عددش مرتب دارد که در خواندن مقرر
زیاده و کم نخواند و بخور بسوزاند و مقرر ساعات مناسب نه
بوده باشد دگر نظر سعد نیز بوده باشد بهتر است به همه حال در
روز خوب و ساعت خوب و طالع سعد و خوشحالی نیز این عمل
باید کرد تا اثر از آن ظاهر شود ١٢ ۔ خواص مربع متماثل هر که
با خود دارد رفعه وغیره افزاید و جهت مرادات مناسب است
چون آفتاب در شرف باشد بنویسد و با خود دارد و مقبول
نظرها گردد و محبوب سلاطین بود و اگر در کف الخضیب و ناظر
بمشتری یا زهره بنظر دوستی این شکل را بنویسد محبت و
مودت را نیک بود چون ماه در نظر سعد باشد حامل آن
مظفر گردد و چون زهره در شرف باشد و قمر در ثور بدست
یا قمر در قران این شکل در خاتمی نگارند یا بهر چه خواهند حامل آن
محبوب القلوب گردد و اگر این شکل را بسیار با خود دارد از

اهل

رنجها ایمن گردد و قولنج نبرد و چون قمر ناظر مریخ باشد بدست
این شکل را بکشد حامل آن در راه رفتن مانده نشود و بر دشمن
غالب آید و از مکاره ایمن شود و اگر بقران زهره و عطارد
نویسد رفیع القدر گردد و گر در لوح شرب نقش کند هرگاه که
زحل در شرف و قمر ناظر زحل حاملش مشهور و معروف گردد
و صیت آوازه او در عالم بیشتر گردد و مقبول القول باشد در
نزد همه کس و اگر بر خشت تخته بنگارد و در منبع کاریز دفعه نماید
آب افزون شود و چون قمر به تثلیث آفتاب بود حاملش نزد
سلاطین با عزت و حرمت بود و اگر به تثلیث عطارد بود
در نزد اهل اقلیم با حرمت بود و قمر در مثلث زحل بود نزد اهل
حسام و قلاع با حرمت بود و اگر در ساعت نیک و قمر خوشحال و
بآب حل کند و بیاشامد مجموع علتها را دفع کند و اگر وفقی که
رقمش فرد الفرد بود و قمر متصل بزحل بود تا در وبال هر زن که با
خود دارد حامله نشود و عقیم بماند اگر خواهی کسی را مطیع خود گردانی

چون قمر ناظر بسعد بود این شکل را بر کند چنان که نام طالب و
اسم مطلوب را عدد بگیرند و در صفحهٔ دیگر مقابل وی مربعی دیگر
بکشند و عدد طالب و مطلوب در آن ثبت کنند چون طالب
این مربع را با خود دارد مطلوب حاصل شود بدین مثال که نموده میشود

٦٨٦ — ٦٨

١٥	٢١	٢٧	١	١٦	٢٢	٢٨	٢
٢٥	٣	١٣	٢٣	٢٦	٤	١٤	٢٤
٥		١٧	١١	٦		١٨	١٢
١٩	٩	٧	٢٩	٢٠	١٠	٨	٣٠

و خواص فرد الفرد آن است که چون قمر ناقص النور باشد و ناظر بزحل
این مربع را بر کند هر زن که نگاه دارد آبستن نشود و اگر برین
در ساعت نحس پر کند بسم شخصین تفریق در میانه واقع می شود
اما باید که در گورستان تا در مقام ایشان دفن کند ١٢ ٣ نمط خواص
بعضی آیات که مخصوص مربع است و از مجربات است اول در
خواص بسم الله الرحمن الرحیم بیت خوش بگوای یار بسم الله نکو

هر چه می خواهی ز بسم الله بجو در خواص قل اللهم مالک الملک تا بغیر ٢ ١٦٧٧٩
حساب عدد بگیرد و اگر کسی از منصب افتاده باشد تا منصبی خواهد آن
عدد و عدد اسم آن شخص را اضافه کند و در مربع ثبت کند
بساعت سعد و قمر مسعود چون نوشته شود بخور بسوزاند و هفت روز
هر روز صد بار بخواند و در حالت خواندن سخن نگوید روز تا شب
چون این عمل کرده باشد منصب و جاهش روی نماید و اثر عظیم
دارد و اگر در عقب هر نماز بخواند و ورد سازد فتح جمیعش روی دهد
والبته تو نگر گردد در خواص الم الله لا اله الا هو الحی القیوم ٣ ٤٨٤
بطریق دو کتاب در مربعی نقش کند بساعت شمس و قمر ناظر
بشمس و بخور لبن زاند و بعدد خودش بخواند و بعد از آن با خود
دارد و میان خلایق با عزت و حرمت باشد و چون کار دشوار
پیش آید این مربع را با خود دارد و آن عدد بخواند و متوجه آن
امر شود مهماتش کفایت شود و در چشم خلایق بزرگ نماید
و اثر عظیم دارد ع و در خواص آیة ان الله و الملئکته تا و سلموا ٤ ١٨٥٣

تسليما هركس كه عدد بگيرد واسم خودرا داخل كند چون قمر ناظر
بسعدين باشد وبخور بسوزاند ودر آن مجلس هشت بار بخواند وبدين
آيه ملازمت نمايد ومربع را با خود دارد مقبول القول گردد وباهر كس كه
سخن گويد مطيع وفرمان بردار گردد ودر خواص آيه عقد اللسان
اول مرتبه ختم الله علي قلوبهم وعلي سمعهم وعلي ابصارهم ۳۸۹۲
غشاوة عدد بگيرد چون كه شخصي هر آنسان باشد وعدد اسم آن
شخص را بگيرد وبعد از اين آيه اضافه نمايد ودر مربع نقش كند چون
قمر در ثور يا در سنبله وناظر بسعدين باشد وآن مربع را با خود
دارد وآن آيه بعد از اسم آن شخص بخواند زبان بسته گردد واگر
خصمان جمعي باشند عدد اسم جمله را بگيرد وباين عدد اضافه نمايد
ودر مربع ثبت كند ودر زير سنگ گران نهد ونام خصمان نبرد
وهفت بار اين آيه را در آن وقت بخواند كه وجعلنا من بين ۳۳۲۴
ايديهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون ۷۱۳۴
صم بكم عمي فهم لا يعقلون صم بكم عمي فهم لا يرجعون واخشوا ۱۶۰۲
۱۶۰۵
جمعيم ۷۲۶۵

فيها ولا تكلمون وخشعت الوجوه وعنت الوجوه للحي القيوم اين
آيت ها هريك اين خواص دارد واگر جمله را عدد بگيرد ونام خصمان اضافه
۳۳۶۸ كند ودر مربع ثبت كند اثر عظيم دارد چون كسي اسلاد اشته باشد
الانفال ۸ وخواهد كه آن شخص را مسخر خود سازد عدد آيه الانفال لو انفقت
ما في الارض جميعا ما الفت بين قلوبهم ولكن الله الف بينهم انه
عزيز حكيم را بگيرد واسم طالب ومطلوب بجمل گيرد واضافه عدد
آيه كند ودر مربع ثبت كند وهفت بار بعد از اسم مطلوب اين
آيه بخواند وآن مربع را با خود دارد كه بعد از آن مطلوب مسخر او
شود وآيه يحبونهم وآيه والقيت عليك وآيه وانه لحب الخير
اين جمله هريك اين خواص دارد واگر اين آيت ها را بجمع عدد
بگيرد وعدد اسم طالب ومطلوب اضافه نمايد اثر عظيم دارد
رمي بايد قمر در برج زهره وساعت مشتري در زهره باشد
وآيه زين للناس همين عمل ميكند واز مجربات است وآيه
لو انزلنا جهت سرگرداني احمقان وجباران چون اسم الشخص

اضافه این اسم کند و در مربع ثبت کند بساعت موافق مقصود
حاصل گردد و خواص آیه لقد جاوکم چون خواهد کسی را مسخر خود کند
بگیرد اسم آن شخص و عدد آیه و در مربعی بنگارد بساعت موافق و قمر
ناظر بود و چون شب یکشنبه تا چهارشنبه رسد و مردم خفته
باشند وضو سازد و دو رکعت نماز کند در هر رکعت بعد فاتحه
بیست بار آیه لقد جاوکم را بخواند بعد سلام بیست بار صلوات
فرستد آنگاه سر بسجده نهد ۲۰ بار بگوید یا رحیم فلان را مهربان
گردان چون این نماز کرده باشد هر روز آن کس مهربان تر گردد
٧ ٣٠٨٤ در خواص آیه و من یتق الله تا من حیث لا یحتسب چون کسی
بیک دست باشد و فقر عدد این آیه بگیرد و اسم آن شخص
در مربع ثبت کند در ساعت موافق و در عقب هر نماز سی
بعد اسم خود بخواند اگر تواند بجمل صغیر بخواند الله تعالی در رزق
و روزی بر او گشاده گرداند و مربع را البته با خود دارد که در
خواص آیه قل ان الفضل بید الله یوتیه من یشاء و الله واسع علیم

یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم چون آیه در مربع
بنگارد در ساعت موافق و قمر بسعدین ناظر و در هر دوکان که بیاویزد
کثیر المعامله پیدا شود و در خرید و فروخت اثر عظیم دارد و چون
آیه را ورد سازد برکتی در روزگار او پدید آید و عزیز و مهربان گردد
٩ ٨٣٤٩ در خواص آیه و عنده مفاتح الغیب تا مبین چون کسی خواهد که از
حال غایبی خبردار باشد و یا از مستقبل خود مطلع بشود شب یکشنبه
تا شب چهارشنبه عدد این آیه بگیرد و عدد اسم خود و این جمله را
در مربع با خود دارد و این آیت در حوالی مربع نقش کند و هفت بار
بخواند و سوره والشمس ۷ بار بخواند و این مربع را در زیر سر نهد
در خواب رود و بیند که دارد باز گوید البته او را از آن خبر دهد
و اگر باین آیه ملازم باشد غنی گردد و نیز صباح که از خانه بیرون آید
هر کس که او را بیند سخنان غربت با او گوید و بس عجایب از او
١٠ ١٣٨٤٢ ظاهر شود خواص آیه الله نور السموات و الارض تا و الله بکل
شیء علیم چون کسی را چشم درد کند عدد این آیه را بگیرد

و عدد اسم آن شخص در مربع برد و قمر ناظر شمس و بر میان سر بندد
البته شفا یابد و روشنی چشم بیفزاید و اگر در شرف آفتاب در مربع
برد و با خود دارد تسخیر خلایق او را حاصل شود و علوم ادراروئی
نماید و از سید شرف الدین اخلاطی منقول است که قطعه
گر به خواهی آیه نور ای عزیز ٭ در که اشراف قاف و حرف کاف
چار دیگر گر مضاف او کنی ٭ وارهی زین چار طبع بر خلاف
گر مواظب باشی اندر ضبط این ٭ در دمی صد ره روی در کوه قاف
و آیه مذکوره را خواص بسیار است والله اعلم بالصواب لط
بدو طریق مسدس وضع کنند افضل آن محلق که درین
فصل مذکور میگردد و محلق آن باشد که چون دایره آن
وضع کنند سه در سه که بماند وفق دهد و وفق آن مربع صد
و یازده است و چون یک حلقه صدر کنند وفق مربع در وی
او ع سا باشد و طریق وفق درین قطعه الواح معلوم شد
شو ضرب کن آنچه هست در مثلث پس بکن سرفرای و را کیل

وضع آنکه واحد را در قطر اول وضع کنند و دو را در دوم خانه
از سطر اخیر عرضی و پنج در سیوم خانه سطر اول عرضی و شش
در قطر دوم و هفت در آخرین خانه از سطر پنجم طولی و هشت
در سیوم خانه سطر اول طولی و نه در چهارم خانه از سطر طولی
و ده در اول خانه از سطر پنجم عرضی و یازده در خانه فوق
واحد که قطر مربع چار در چار بعد و بیست و ششم تمام گردد
و باز بیست و هفت را در زیر نه بندد و بیست و هشت را بالای
ده و ۲۹ را بالای ۹ و ۳۰ در خانه پنجم از سطر اول طولی یعنی خانه
بین قطر ثانی و ۳۱ در قطر ثالث و ۳۲ در میان دو و ۳۳ و
۳۳ در زیر واحد و ۳۴ در خانه بین ۳۰ و ۳۵ در خانه اول از
سطر دوم طولی و ۳۶ در قطر رابع مثلثه

بسم الله الرحمن الرحیم

ب مربع را وضع کنند و از طرق وضع مشهوره این دو است یکی
مطلق و دیگری غیر مطلق و ما درین فصل هر دو را بیان کنیم اولا از مطلق ابتدا کنیم
بنوعی که شیخ بونی قدس الله سره در خواص حروف و اوقات
ذکر نموده طریق وضع آن است که ۱ را در بیت وسط رکن
ایمن وضع نماید و ۲ در خانهٔ ششم همین سطر و ۳ در خانهٔ دوم سطر
آخر عرضی و ۴ در بیت وسط همین سطر و ۵ در سادس این
سطر و ۷ در خانهٔ پنجم سطر آخر طولی و ۸ در قطر ثانی و ۹ در خانهٔ سیوم
سطر آخر طولی و ۱۰ بالائی او و ۱۱ در خانهٔ قرس دیم از سطر اول عرضی
و ۱۲ در خانهٔ ثالث همین سطر و چون نصف بیوت حلقهٔ اولی
ممتلی شد بمربع پنج در پنج که داخل مربع اصل آید و ۱۳ در خانه ۱۴
این مربع نهند و ۱۴ در فرد سفلی او و ۱۵ در خانهٔ چارم سطر اخیر
عرضی مربع پنج در پنج و ۱۶ در قطر اول همین مربع و ۱۷ در بیت
اوسط سطر اخیر طولی مربع باطنی و ۱۸ در قطر ثانی و ۱۹ در
زیر ۱۸ و ۲۰ در خانهٔ اسپ ۱۹ از سطر اول عرضی و ۲۱ در همین خانه

مطلق

٦	٣٠	٣٤	٥	٣٥	١
٤	١٨	٣١	٣٤	١١	٣٣
٢٩	٢٣	١٢	١٧	٢٢	٨
٩	١٣	٢٦	١٩	١٦	٢٨
٢٧	٢٠	١٥	١٤	٢٥	١٠
٣٦	٧	٣	٣٢	٢	٣١

مطلق

و	ل	لد	ه	له	ا
ى	يح	لا	لد	يا	لج
كط	كج	يب	يز	كب	ح
ط	يج	كو	يط	يو	كح
كز	ك	يه	يد	كه	ى
لو	ز	ج	لب	ب	لا

١٦	٢٨	٣٥	١٩	١٣	١
٢٧	٣	٢٣	١٥	٣٦	٧
٤	١٧	٨	٢٩	٢٢	٣١
٢١	١٠	١٤	٣٤	٢	٣٠
٣٢	٢٠	٦	٩	٢٦	١٨
١١	٢٣	٢٥	٥	١٣	٢٤

فصل ششم در بیان مربع مسبع این مربع عزیز کثیر النفع است
و شرف و زبر فلک است و چون کوکب تیر کوکب موافق است
و ممتزج عادة جاری شده که شرف او را انصفی بسر پنج وضع
کنند و نصفی بسیاحی حاصل که نظر باید کرد و در آن حاس که وضع
میکنند عطارد تا که ناظر است دار که متعین و از زنگ او و آن

اوسط مربع و ۲۲ در خانهٔ اسب سفلی او و ۲۳ در زیر ۲۲ و ۲۴ در جنب
۲۶ و ۲۸ در یمین ۲۳ و ۲۹ در فرس سفلی یساری او و ۳۰ در تحت
اوسط سطر اخیر طولی مربع درونی و ۳۱ برابر ۱۹ و ۳۲ در قطر ثالث
مربع درونی و ۳۳ زیر ۳۱ و ۳۴ در قطر رابع مربع ۵ در ۵ و ۳۵
برابر ۱۵ و ۳۶ برابر ۱۴ و ۳۷ برابر ۱۳ و ۳۸ برابر ۱۲ و ۳۹
برابر ۱۱ و ۴۰ برابر ۱۰ و ۴۱ برابر ۹ و ۴۲ در قطر ثالث زیر ۸ و
۴۳ برابر ۷ و ۴۴ در قطر آخر برابر ۶ و ۴۵ برابر ۵ و ۴۶ برابر
۴ و ۴۷ برابر ۳ و ۴۸ برابر ۲ و ۴۹ برابر واحد و حاصل التفصیل
آنکه چون دور اول بیست و چهار خانه است نصف بیوت آنرا
ممتلی باید ساخت بآنکه یکی را وضع کنند و مقابل او را خالی گذارند
اقل در برابر اکثر و باز بمربع ۵ در ۵ اندرونی آیند و طریق دیگر
آن است که بنقطه جهت تسکین خاطر چهار قطر را معلم سازند
مردش مذکور مربع پنج در پنج درونی ممتلی گردد پس ضلع مربع را
در ضلع ضرب نماید و یک برافزاید و از عدد ۱۳ ابتدا کنند و هر

عدد را از آن کم بکنند و باقی را در برابر عدد نقصان کرده
می نهند تا تمام گردد و جهه وضوح وضع این ابیات منظوم گشت مثنوی

بهر وفق طم کلی وسط رکن یمین — گر همی یک خانه را بگذار دو دیگر همین
سه ز سطر آخر عرض دوم خالی نقش — چار در بیت میان پنج در سادس نقش
قطر اول شش که رویش بر یسار کن شام — هفت در پنجم نه و چار را بقطر دو مبین
نه بنه در ثالث رکن یسار ابر دکار — ده بنه بالائی نه ای نیک بخت پاک دین
بعد از آن بر سقف این سه طبق وضع کن — ده و و دو در ثالث و حادی عشر در پنجمین
از ده و دو بگذر و از چار رکن و هفت طاق — یاد در دال ۱۴ در مجمس سین ساز اثنین
رابع و رکن یمانی فرز اول پس مثل رخ — خانه رابع ز رکن سفل و قطر اولین
اوسط رکن یسار و قطر ثانی تحت او — اسب علوی و یمین خانهٔ وسطی ببین
اسب سفلی یسار فوق وسطی را اول پس — رخ روشن پس فرز و فیل از رخ ای روشن جبین
فرز اوسط اسب سفلی اسب اسفل اسب وسط — قطر ثالث بد وسط و سط و قطر آخرین
این قطر دوم پس فرز دسته و یکبیست — بست نوبت بعد ازین جز فوق قطر آخرین
بعد از آن ضلع مربع ابزن در مثل آن — یک برافزا بر سر فصول دنون می بین

دانکه از دور برون هر یک شما عدادش نگار از تمام پنجره که را خدا می نه مهـ

مسبع حرفی

و	مز	یج	مو	یا	مه	ح
م	یو	لو	ک	له	یح	ی
ما	لا	کح	کج	کد	یط	ط
ا	لج	کا	که	کط	یز	مط
مج	یب	کو	کز	کب	لز	ز
ب	لب	ید	ل	یه	لد	مح
مب	ج	لح	د	لط	ه	مد

مسبع مخلق

٦	٤٧	١٣	٤٦	١١	٤٥	٨
٤٠	١٦	٣٦	٢٠	٣٥	١٨	١٠
٤١	٣١	٢٨	٢٣	٢٤	١٩	٩
١	٣٣	٢١	٢٥	٢٩	١٧	٤٩
٤٣	١٣	٢٦	٢٧	٢٢	٣٧	٧
٢	٣٢	١٤	٣٠	١٥	٣٤	٤٨
٤٢	٣	٣٨	٤	٣٩	٥	٤٤

خواص مسبع مخلق چون با عداد طبعی موضوع گردد در اول طلوع شمس
پنجشنبه هر که همراه دارد عزت در رفعت دنیی یابد از کمال منتدیان باشد
و اگر از اولی الثروة باشد رتبهٔ وزارت و مناصب رفیعه بهتر آنکه
جمع بیان عدد حروف کند چون درین وقت مرقوم و [illegible] اما مسبع
طبعی چون در روز ساعت مطرب فلک وضع کند هر غم زده
که همراه دارد مسرور گردد و اگر مجنون با خود دارد برهد و هر که
با خود دارد خاطر یابد و مایل گردد و محبوب دلها شود و چون

با صحاره

به طهارت نویسد و معطر سازد و در وقت خسبید بخسپد و خواهد بار الهی
بگوید روح او را در عوالم غیب طوف دهند و بر عجایب اسرار
مطلع گردانند مگر بی طهارت بر لقمهٔ حرام و ملبوس ملوث حرام
تکیه کرده باشد لامعه اما مسبع حرفی چون در روز عطارد
یا قمر یا شب اثنین و ساعت اثنان بنویسد هر که همراه دارد از
تب گرم ایمن باشد و اگر بر محموم بندد نجات یابد و اگر بر نقره کند
هر که از روی آن آب بخورد تب محرق از و مندفع شود و چون
بر کوزه کنند و در راه گذار آب دفن کنند آن مزروع
اضعاف بر ساله بخشد و بر حاجت تب که نوشته آن
بیاشامد فی الحال ساکن گردد و در هر خانه که باشد دزد
نیاید و هرگز قطاع طریق گرد او نگردد و بر اسرار و اخبار سفر
مطلع میشود و بهتر آنکه مسبع طبعی بر یکروی صفحه و حرف
بر دیگر روی نگارد لامعه اما مسبع غیر مخلق چون در شرف
عطارد بر زنبق مقصور نگارند یا بساعت مشتری بر قلعی

یا در ساعت قمر بر نقره یا در زحل بر اسرب یا در ساعت جوب
هرکه همواره دارد ذهن او در دقایق در قایق نفس موسقی و طب و
نجوم و لطایف شجر و سحر و سیمیا و کیمیا تصرف کند و عجایب
علوم برو ظاهر گردد و زبانش بحقایق و غرایب جاری شود و فهمش
تیز شود و در فهم دقایق و شناوری و خط دلیر شود و جهوره
مسبع طبعی دور فرسی غیر مخلق این است

غیر مخلق

۹	۱۷	۲۵	۳۳	۴۱	۴۹	۱
۲۶	۳۴	۴۲	۴۳	۲	۱۰	۱۸
۳۶	۴۴	۳	۱۱	۱۹	۲۷	۳۵
۴	۱۲	۲۰	۲۸	۲۹	۳۷	۴۵
۲۱	۲۲	۳۰	۳۸	۴۶	۵	۱۳
۳۱	۳۹	۴۷	۶	۱۴	۱۵	۲۳
۴۸	۷	۸	۱۶	۲۴	۳۲	۴۰

وچون عطارد محرق باشد یا در هبوط یا در وبال یا با زحل

بجمع یا ذوی از متاحس گرفتار باشد بر قلعی کشد و در خانهٔ ظالم نهد
خراب شود یا بر کاغذ کشد و خورد بخورد و در میان ظلمه ایزد
متفرق شوند یا صورت ظالم بر پشت مربع کشند و نام او نزد
یک خانهٔ او بسوزاند مریض گردد و باید که از خدا بترسد و
از عذاب آخرة اندیشه نماید و بی استحقاق در شان هیچ مسلم
عمل نکند و الله الموفق لامعه چون مربعی بطریق تکسیر
شیخ بونی قدس سره در کتاب الاسرار الاسماء آورده وضع
کند در روز دوشنبه و طریق آن است که اولا مربعی از قمر
بسازد و به پرکار مسبع مستوی الاضلاع و البیوت برو نقش کند
و در ساعت عطارد بکند و مجمر سازد بخور خوشبوی همراه
دارد عقل او به حکمت ناطق گردد و تمام مطالب دنیوی و
اخروی با سهل وجوه برو بر آید و چون خواهد که چیزی از اسرار
کون برو ظاهر شود نزد خواب ۳۴۲ بار البدیع الوز بگوید
و بخواب رود آن سر که مطلوب اوست برو ظاهر شود و

اسرار ملکوت بر باطن او فایض گردد در صورت مربع تکسیر فرد کرد این است

ب	د	ي	ع	ن	و	ر
و	ر	ب	د	ي	ع	ن
ع	ن	و	ر	ب	د	ي
د	ي	ع	ن	و	ر	ب
ر	ب	د	ي	ع	ن	و
ن	و	ر	ب	د	ي	ع
ي	ع	ن	و	ر	ب	د
ب	د	ي	ع	ن	و	ر

لامعه چون اول جمعه از ماه هلالي وقت اذان این مربع را
بطریق تکسیر در نقره کند و عود بخور نماید و ما الصحف بالاي درد
دایمي سازد و همراه کند بهر مریض که دست نهد
از مرض و بهر زمین که قدم نهد برکت پیدا شود
و چون بر موم سفید مهر کند در میان هر رخت و طعام
و اسباب که نهد سوس و مضراب در آن نزدد

مربع تکسیر یا حکیم یا روف این است

ح	ك	ي	م	ر	و	ف
و	ف	ح	ك	ي	م	ر
م	ر	و	ف	ح	ك	ي
ك	ي	م	ر	و	ف	ح
ف	ح	ك	ي	م	ر	و
ر	و	ف	ح	ك	ي	م
ي	م	ر	و	ف	ح	ك
ح	ك	ي	م	ر	و	ف

فصل هفتم در وضع مثمن این مربع درین فصل دو طریق
مذکور خواهد شد یکی بر طریق مشهور که سلف بر آن آمده
دیگری بر طریق که شیخ ابو العباس احمد بوني قدس سره
در کتاب فراید الحروف و الایمان و موفقات الحروف
یاد کرده و ما طریقه معروفه را تقدیم کنیم و گوییم طریق وضع
آن است که واحد در قطر اول وضع کنند و منصف بیوت

چهار مربع ۴۶ در ۴۶ را نصف بیوت ممتلی سازند مالکه دور او در خانهٔ
اسب اول ده را در قطر سفلی ایمن او و چهار در خانهٔ اسب
سه و ۵ در یمین ۴۶ و ۶ در خانهٔ فرس ۵ و ۷ در خانهٔ
فرس ۵ الصاد آن خانهٔ دوم سطر آخر طولی و ۸ در خانهٔ اسب
۷ و باز مربع یسار هیچ این مربع را بهمین طریقه نصف بیوت او را
ممتلی سازند و باز خانهای مربع رابع نصف در اعلائی قطر
رابع نهند و سی و چهار در خانهٔ اسب ایمن او و ۳۵ در خانهٔ
سیوم سطر اول عرضی و ۳۶ در خانهٔ فرس او و ۳۷ در
یسار ۳۶ و ۳۸ در قطر ثانی و ۳۹ در قطر ثالث و ۴۰ در
خانهٔ فرس او و بهمین طریق مربع ثالث تا بچهل و هشت
تمام شود و بمربع ثانی ابتدا کند و نصف بیوت او را ممتلی
سازند تا نه ۵۶ تمام گردد و ابتدا بخانهٔ نهم مربع اول کنند
و به ۵۷ پر سازند و بدستور معمور مملو سازند تا نصف بیوت
یافته آن پر گردد و ۶۴ که قبل اول است تمام گردد و وفق این

مربع دو

مربع دویست و شصت ۲۶۰ و این مربع بدین طریق تاج المعزمین
در کتاب سر الاسرار آورده و با طریقه اصل کتب فن مطالع
دارد چون آفتاب بدرجه شرف رسد بر صفحهٔ سفید روی
کشند و بر هر طرفی مربعی یکی حرفی و یکی طبعی و بخور مجمر سازند
و هر که با خود دارد هیبت او بیفزاید و در میان خلایق با عظمت و
هیبت باشد و نزد سلاطین و امرا و عظما با هیبت و حرمت باشد
و چون خواهد که از غایبی خبردار شود تا بر عافیت امری
مطلع گردد بعد از فریضه عشا اخیره دو رکعت نماز بگذارد
در رکعت اول بعد فاتحه سه نوبت سورهٔ الم نشرح بخواند
و در رکعت ثانی بعد از فاتحه سه بار اذا زلزلت بخواند
بعد از سلام سه نوبت استغفار کند و صد نوبت
صلواة فرستد و با کسی سخن نگوید و بدست راست بجامهٔ
پاک بخسپد و این لوح در زیر سر نهد بر آنچه خواهد اطلاع
یابد اگر در شب اول نبیند سه شب چنین کند و اگر لوح

را آب اندازد که به بستان رود و آب از آن بستان رود
زراعت تمام گردد مثاله اما مربع حرفی که بر یک صفحه سفید روی باید کند این

ا	ح	نط	سب	ط	لو	نا	ند
سد	سا	ـــ	ر	نب	نج	سه	ه
و	ح	سد	نز	ند	ما	نو	صط
نج	خ	ه	ء	نه	ل	نج	س
ر	اه	لح	مو	اه	لب	له	لج
مد	مه	مح	نح	لو	لر	الو	لا
الف	لط	نج	ما	ال	لم	م	لج
حر	حص	اا	ك	لط	ل	الط	لع

١	٨	٥٩	٤٢	٩	١٦	٥١	٥٤
٦٠	٤١	٢	٧	٥٣	٥٣	١٠	١٥
٦	٣	٤٤	٥٧	١٤	١١	٥٦	٣٩
٦٣	٥٨	٥	٤٠	٥٥	٥٠	١٣	١٢
١٧	٤٤	٣٣	٣٤	٢٥	٣٢	٣٥	٣٨
٤٦	٣٥	١٨	٢٣	٣٦	٣٧	٢٦	٣١
٢٢	١٩	٤٨	٤١	٣٠	٢٧	٤٠	٣٣
٣٧	٤٣	٢١	٣٠	٣٩	٣٦	٢٩	٢٨

لمعه طریقی دیگر وضع هشت در هشت این است که مربع
۸ در ۸ بدو نصف سازند و ۴ در ۴ کنند و بطریق سیر فرس فرزین
فرس که مشهور است ورخ نصف بیوت هر یک ممتلی سازند
و بعد از آن از مربع آخر گیرند و بقهقری فیل داری باز گردند و نصف
باقی هر مربع پر می سازند تا تمام شود حضرت قطب عارف ذی
معارف بونی قدس سره در خواص این مربع یعنی مثمن فرموده که
هر که این مربع را در شرف عطارد در حالی که قمر تحت الشعاع باشد

بنگارد

و سلطانی یا ظالمی او را طلبیده باشد یا جمعی در مقام قصد او باشند
حضرت حق تعالی باطن ایشان را از و پوشیده گرداند و دل ایشان
را از و بگرداند و خاطر بد در ایشان او و از ایشان نبرد باید که در درون
طاقیه لی حال نهند و میان سر و دستار و این مربع مولف
این رساله است و مخلق و ۶ در ۶ که در باطن او است هم مخلق
و ۴ در ۴ که در باطن مسدس است بطریق سیر فرس و فرزین
ورخ و فیل است که مشهور است صد در صد که بر در فش کاو
یانی بوده چنین وفق این مربع دویست و شصت ۲۶۰ و صورت
مربع ۸ در ۸ مخلق این است

مثمن مخلق

٧	١	٢	٦٣	٦١	٦٠	٥٩	٨
٥٦	١٥	٤٩	١٩	٤٨	٤٦	٢٠	٩
١٠	٤٧	٢٥	٣٨	٣٥	٣٢	١٨	٥٥
١١	٢٢	٣٦	٣١	٢٦	٣٧	٤٣	٥٤
٥٣	٤٢	٣٠	٣٣	٤٠	٢٧	٢٣	١٢
٥٢	٢٤	٣٩	٢٨	٢٩	٣٤	٤١	١٣
١٤	٤٥	١٦	٤٤	١٧	٢١	٥٠	٥١
٥٧	٦٤	٦٣	٣	٤	٥	٦٠	٥٨

١	٦٠	٧	٦٣	٩	٥٢	١٥	٥٤
٤	٦١	٣	٥٩	١٦	٥٣	١٠	٥١
٥٨	٣	٤٤	٥	٥٠	١١	٥٦	١٣
٦٣	٦	٥٧	٤	٥٥	١٤	٤٩	١٢
١٧	٤٠	٢٣	٤٦	٢٥	٣٦	٣١	٣٨
٢٤	٤٥	١٨	٤٣	٣٣	٣٧	٢٦	٣٥
٤٢	١٩	٤٨	٢١	٣٤	٢٧	٤٠	٢٩
٤٧	٢٢	٤١	٢٠	٣٩	٣٤	٣٣	٢٨

د	ي	ه	ش	ع	س	ا	و	۱۶	۵۱	۵۴	۹	۸	۵۹	۶۲	۱	
و	د	ي	ه	ش	ع	س	ا	۵۳	۱۰	۱۵	۵۲	۶۱	۲	۷	۶۰	
ا	و	د	ي	ه	ش	ع	س	۱۱	۵۶	۴۹	۱۴	۳		۵۷	۶	۶۴
س	ا	و	د	ي	ه	ش	ع	۵۰	۱۳	۱۲	۵۵	۵۸	۵	۴	۶۳	
ع	س	ا	و	د	ي	ه	ش	۳۲	۳۵	۳۸	۲۵	۲۴	۴۳	۴۶	۱۷	
ش	ع	س	ا	و	د	ي	ه	۳۷	۲۶	۳۱	۳۶	۴۵	۱۸	۲۳	۴۴	
ه	ش	ع	س	ا	و	د	ي	۲۷	۴۰	۳۳	۳۰	۱۹	۴۸	۴۱	۲۲	
ي	ه	ش	ع	س	ا	و	د	۳۴	۲۹	۲۸	۳۹	۴۲	۲۱	۲۰	۴۷	

و ا س ع ش ه ي د

لامعه هرکه این مثمن باسم واسع شهید که بطریق تکسیر نهاده بود
بنویسد بر ظالمی از طرف باطن و همراه دارد اگر در جنگ باشد آسیبی بدو
نرسد و اگر برسد سالم نگردد و هر که بر اسم دوگانه که در آن
مندرج است چهار روز مواظبت نماید اگر بر روی آب رود قدم
او تر نگردد و ابواب فتوح و علوم برو مفتوح و ظاهر گردد و به همه بی
دریغ نیاید و باید که شارع درین فن اولا متصف باشد باوصافی که در بیان
شروط ذکر رفته و باز بر دو جانب متوجه شود باستاد خود و بائمه فن و سلسله
خود را متصف دارد و بائمه استاد علم مثل شیخ المشایخ و قطب الاقطاب
ابو مدین مغربی و شیخ العرفا محی الدین عربی الطائی و شیخ المشایخ

بارواح ائمه این فن و [illegible]
[illegible]

و غوث الانام شیخ سید ابو الحسن شاذلی الحسنی و شیخ ابو العباس
مرسی و شیخ ابو العباس بونی و شیخ اهل الکشف المعروف بابن
سبعین و قطب ابن لوقا البعلبکی و شیخ احمد بن اسمعیل الغانی و
شیخ قطب الدین الحمامی و ذو النون المصری و شاپور بن اشوی
الهندی و شیخ عبد الرحیم الدمشقی الجوهری و امیر المومنین و امام
المتقین و یعسوب الدین علی المرتضی علیه الصلوة و السلام و امام
جعفر الصادق علیه السلام در هر صباح و شام فاتحه جهت ارواح ایشان
بخواند و بر دو جانب ایشان توجه کند و از ایشان استمداد نماید **فصل اول**
در بیان تکسیر بر طریقه امام اهل الکشف و الالهام ولی بحق ناطق
امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام طریق آن است که آن کلمه
را که مطلوب باشد حروفش متفرق سازد و یک سطر نویسد
جدول کشیده در سطحی متساوی الاضلاع و آن زمان حروف
اول سطر را رها کند و از حرف دوم ابتدا کند و بر توالی نویسد
و حرف اول را در آخر همین سطر باز آرد تا زمانی که حرف آخر

سطر اول در اول سطر هم باز آید آنگاه تکسیر تمام گشته باشد و
میزان آن عمل آن است که بعدد حروف سطر اول سطور نوشته
گردد بدین صورت مصحح

١	م ح م د م ص ط ف ي
٢	ح م د م ص ط ف ي م
٣	م د م ص ط ف ي م ح
٤	د م ص ط ف ي م ح م
٥	م ص ط ف ي م ح م د
٦	ص ط ف ي م ح م د م
٧	ط ف ي م ح م د م ص
٨	ف ي م ح م د م ص ط
٩	ي م ح م د م ص ط ف
١٠	م ح م د م ص ط ف ي

فصل دویم هم در نوعی از تکسیر
که سطور طول و عرض آن نیز
متساوی باشد منقول از جناب
امام عالی مقام علیه السلام و طریق
آن است که آنچه مطلوب التکسیر باشد
در سطری وضع کنند و حروف
آخر را در اول سطر دوم باز آرد
و اول را بر بالای آن حرف یا
باخر سطر نویسد دوم چنین
نویسد تا لطم و حروف
سطر سطور نوشته گردد
و میزان صحت این عمل آن است که اول حرف از سطر اول

در آخر سطر

در آخر سطر باز آید برین مثال

١	ع ل ي م ر ت ض ي
٢	ي ع ل ي م ر ت ض
٣	ض ي ع ل ي م ر ت
٤	ت ض ي ع ل ي م ر
٥	ر ت ض ي ع ل ي م
٦	م ر ت ض ي ع ل ي
٧	ي م ر ت ض ي ع ل
٨	ل ي م ر ت ض ي ع
٩	ع ل ي م ر ت ض ي

دقیقه میزان صحت عمل اول آن است
که چون یکبار دیگر تکسیر کنند مثل
سطر اول بعینه باز آید و یک سطر
پس بر عدد حروف زاید میباشد
و درین عمل میزان آن است که چون
از هر حرف که در آخر سطر آخر است
که مثل حرف اول سطر اول است
ابتدا کنند و به ترتیب صعودی از سطر آخر طولی روند و خوانند مثل
سطر اول باشد بعینه والله تعالی المبدع الملهم الفیاض

فصل سیوم در طریقه تکسیری که از عارف بونی وارد است
و آن آن است که مطلوب را در سطری وضع کنند و بعد از آن
حرف اول را در سطر دویم در صدر باز آرند و حرف آخر را
بر بالای او و باز ثانی اول را از جانب یسار و ثانی آخر را از
یمین تا زمانی که مثل حرف دوم از سطر اول در آخر سطر باز آید

هم

و این قانون مستحکم است و میزان صحه این عمل آن است که کرة
دیگر تکسیر نمایند مثل سطر اول بعینه باز آید مجدور لیکن این طریقه
بواسطهٔ تکرار حرف اول در اوایل سطور از نوعی ضعفی خالی نیست
و محل این نوع تکسیر را در مسطح منه بیاض گذاشته بود و این
که رقم زده غلط است

١	ح	س	ي	ن	م	ج	ت	ب	ي
٢	ي	ح	ب	س	ت	ي	ج	ن	م
٣	م	ي	ن	ح	ج	ب	ي	س	ت
٤	ت	م	س	ي	ي	ن	ب	ح	ج
٥	ج	ت	م	ب	س	ن	ي	ي	
٦	ي	ج	ي	ت	ن	ح	س	م	ب
٧	ب	ي	م	ج	س	ي	ح	ت	ن
٨	ن	ب	ت	ي	ح	م	ي	ج	س
٩	س	ن	ج	ب	ي	ت	م	ي	ح
١٠	ح	س	ي	ن	م	ج	ت	ب	ي

فصل ششم

نوعی دیگر از تکسیر آن است
که مرکب را در سطری نویسد و حروف
سیوم از سطر را اخذ کنند و در اول سطر
دیگر بنویسند بر ولاء تا سطر تمام شود و آن
دو حرف که مانده بود بنویسند تا بعد حروف
سطر سطور نوشته گردد آن زمان
تمام باشد و میزان صحه این عمل آن که
چون سطری دیگر بنویسند بعینه سطر اول عود کند بدین مثال

[illegible]

لامعه نوع دیگر از تکسیر آنست که جمله مرکب را در سطری متفرق بنویسند
سه حرف از اول آن سطر رها کنند و ما بقی بر توالی مرقوم سازند
و آن سه حرف را در آخر سطر بنویسند و همچنین تا باخر که زمام منقضی
گردد و علامه صحه این عمل آنست که چون بمقدار حروف سطر اول
سطر مرقوم شود و سطری دیگر بنویسند مثل سطر اول عود کند و این را میزان
دیگر نیست و آن آنست که اگر حروف فرد باشد اگر ۹ باشد سطر اول
در وسط و آخر باز آید و اگر زاید باشد زیاده دو بار لا اقل و
اگر زوج باشد همان بمقدار سطور تا در آخر زمام باز آید مثال زوج است

[illegible]

[illegible]

لامعه واگر سطر مکرر را حروف بتعداد زوج باشند دو حرف از اول
سطر بگذارند ثالث را مفتتح سطر دوم سازند و ان دو را در
اخر سطر باز آرند بعد نصف حروف سطر اول مسطور باید و میزان
انست که حرف اول سطر اول در اخر سطر اخر باز آید و چون سطری
دیگر نویسند سطر اول بعینه باز آید بدین منوال

م ح م ذ ب ا ق ر
م ذ ب ا ق ر م ح
ب ا ق ر م ح م ذ
ق ر م ح م ذ ب ا
م ح م ذ ب ا ق ر

فصل هفتم نوعی دیگر از تکسیر است که مرکب است از تکسیر ساز و
وسطری نویسند و دو حرف از اخر سطر را بنویسید
در اول سطری دیگر و ما بقی را بر ولای ان نویسند بدین منوال است

ع ل ی ت ق ی
ق ی ع ل ی ت
ی ت ق ی ع ل
ع ل ی ت ق ی

دقیقه زوج الفرد مثل سطر اول باز آید
و بعد ز بنویسید و چون سطری دیگر بنویسید
آید و چون زوج الزوج باشد همچنین و
چون فرد باشد مثل سطر اول باز نیاید الا گاهی که مثل حروف سطر
اول سطور مرقوم شود و بر ان سطری زاید شود بدین منوال که نموده می شود
ال م

ال م ر ک ه ی ع ص
ع ص ال م ر ک ه ی
ه ی ع ص ال م ر ک
ر ک ه ی ع ص ال م
ل م ر ک ه ی ع ص ا
ص ال م ر ک ه ی ع
ی ع ص ال م ر ک ه
ک ه ی ع ص ال م ر
م ر ک ه ی ع ص ال
ال م ر ک ه ی ع ص

فصل هشتم در نوعی از تکسیر که در مکررات
حروف مستعمل است و آن انست که کاتب
کم حروف بسیار نشود و سطری نویسد و بعد
از ان حرف اول بر گرد و دویم او و سیم
سیم و سیم ان و همچنین تا بطریق و اخر حروف
سطر اول در سطر دیگر و همچنین تا سطری دیگر
تازه آی که چنان شود که سطر اول باز آید و
طریق انست که معاده بنویسند و گاهی نویسند و خلاف طریق است و میزان
تصحیح این عمل انکه حرف دوم سطر اول در ثالث سطر باز آید ال سطر
اخر باشد و چون سطری دیگر بنویسند مثل سطر اول عود کند و این را
بسه نوع یافتیم و سه طریق دارد طریق اول انکه حرف اول در اول
سطر باز آرند و حرف اخر در اواخر و ان گاهی باشد که حروف عدد
زوج باشد کذلک

[illegible]

طریق دوم انکه

حرف اول در اوایل سطور باز آید و حرف آخر نه و این گاه باشد که حروف
سطر بعد فرد باشد مثال اینست

ف	ا	ط	م	ه	ز	ه	ز	ا
ف	ط	ه	ه	ا	ا	م	ز	ر
ف	ه	ا	م	ر	ط	ه	ا	ز
ف	ا	ر	ه	ز	ه	م	ط	ا
ف	ر	ز	م	ا	ا	ه	ه	ط
ف	ز	ا	ه	ط	ر	م	ا	ه
ف	ا	ط	م	ه	ر	ه	ر	ا

طریق سیوم آنکه چون سطر مرقوم
شود از حرف آخر ابتدا کند و در
اول سطر رقم کند و سیوم آن و
سیوم سیوم و سیوم سیوم
آن طرف این نویسند تا بطریق دایره سطر تمام گردد و برین مثال

ش	ی	خ	ا	ب	و	ا	س	ح	ق
ق	س	و	ا	ی	ح	ا	ب	خ	ش
ش	ب	ح	ا	س	خ	ا	ی	و	ق
ق	ی	خ	ا	ب	و	ا	س	ح	ش
ش	س	و	ا	ی	ح	ا	ب	خ	ق
ق	ب	ح	ا	س	خ	ا	ی	و	ش
ش	ی	خ	ا	ب	و	ا	س	ح	ق

دقیقه چون حرف زوج باشند و
از آخر گیرند و سیوم آن و سیوم
سیوم گیرند آخر و آخر و حرف
اول در اوایل و در اواخر خانه نشیند
باز آید و در میان سطور دو حرف البته
در تمام سطور مکرر باز آید و اگرچه تکرار بجایی از صنعتی نیست لیکن طریقی لطیف است

و برین نظام جفر در همین املا این چند طریق ظاهر شد و اگر فرد باشد تکرار
دست ندهد و بعد حروف باید نوشت میزان صحیحه عمل آنکه حرف اول در آخر
باز آید و برقم سطر دیگر سطر اول معاد گردد و اگر زوج باشد سطور را مجدد اول
از حروف سطر باشد و مثال فرد اینست

ش	ی	خ	ز	ی	ن	ا	ل	د	ی	ن
ن	د	ا	ی	خ	ش	ی	ل	ن	ز	ی
ی	ن	ی	خ	ا	ن	ز	ل	س	ی	د
د	س	ز	ا	ی	ی	ی	ل	ا	خ	ن
ن	ن	ی	ی	ز	د	خ	ل	ی	ا	ش
ش	ی	خ	ز	ی	ن	ا	ل	د	ی	ن

تکسیر پنج اسم که ام الکتاب متضمن
آنست و در کلام بعضی از کبرا واقع است
که فاتحه مجیده متضمن این اسما خمسه که امهات
اسماء حسنی اند این رفعه یافته و لهذا جامع تمام علوم سماوی است و آن الله
و رب و رحمن و رحیم و ملک است که اول اسم ذات مستعمل صفات
است و ثانی صفت و ثالث و رابع و خامس اسم وصف و رب متضمن صفت
فعلی و مالک دال بر صفات فعل است بطریق التزام و طریق تکسیر سلف که
ازین مرکبات و اسماء استخراج دقایق کرده اند یکی مجموع مطلوب با مبسوط زنند و
حروف آخر را با اول آرند و اول را آخر و الای او ذکر کنند و گویند که ایی

ان یتم حروف السطر الاول وطریق اسلاف دریں معنی انست که سطر اول
را حذف کنند وسطر حاصل او را تکسیر کنند تا مثل حروف سطر اول باز آید آن
زمان آنرا امر کب سازند فرد پنج پنج و زوج چهار چهار چنانکه ۱ ال ال ه رب
رح م ن رح ی م ال ک ۲ ک ال ال م ال م ه ی رح ب ر ر ن ح م
۳ م ک ح ال ل ر ل ر م ب ل ح م ر ه ی ۴ ی م ه ک رح م ل ح ن ل ل ب ر م ل ر
۵ ر ی ل م م ه ر ک ب ر ل ح ل م ن ا ح ۶ ح ر ا ی ن ل م م ل م ح ه ل ر ر ک ب
۷ ب ح ک ر ر ا ر ی ل ن ه ل ح م م م ل ۸ ل ب م ح م ک م رح ر ل ا ه ر ن ی ل
۹ ل ل ی ب ن م رح م ا ک ل م رح ۱۰ ح ل ر ل ر ی م ب ل ن ک م ا ر م ح ه
۱۱ ه ح ح ل م ر ر ل ا ر م ی ک م ن ب ل ۱۲ ل ه ب ح ن ح م ل ک م ی ر م ر ر ل ا
۱۳ ال ال ه ر ب رح م ن رح ی م م ل ک چون تکسیر شد بدین نهج مرکب باید ساخت
کاللم ملمهیر جبرر ن حمکلع املرل رمبلع مربیی مهکرح ماحل لبرمل
رریلم مهرکب رلحلم ماحر ایلم ملحه لررکب بحکرز اریلح
بلحمم مللبم حکمر حرلاه ریلل لبیبنم رحها کلمر حملر ریحیل نکار

محهیهح حلمرز لاری کمنبل لهیحس حلکلم برمرز لاالل هربرح مغرحی
مالکث وقیقه چون بر قانون ترتیب مرکب شد در اعمال خیر مستعمل شود و مقلوب در
اعمال شر مثال مقلوب اینست کلامم بحرنم حربره للاال ررمری
مکلمح نحبحهل لبنعک یمرال ررملح حجهحم راکمس لبمب لیرلح
ررملک اهیحر فیبل للینز هالیح رکمح حبللم ممحله نلیرا ررکحب
بکررل مه هحلم ملینا سحان لحلحو ملحلر بکرهم ملیبرر لمربل لنحام
حرکهم بیبهرم حلبمر لهرلنا حکمیح نرریح ریهحل ملالک فقط مصر

رسالهٔ جفر

مجربات

یا بدوح



رساله در شرح جفر جامعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی
خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد این رساله ایست در شرح
جفر جامعه و این کتاب محقق و مصدق و منسوب به جعفر بن محمد الباقر علیهما و
علی آبائهما الصلوة والسلام که از ازل نوشته روی بان جناب رسیده و او
از میراث کتب سلف حاصل کرده و ایشان از کتب سلیمان بن داود
علیهما و علی نبینا و آله الصلوة والسلام که آصف بن برخیا سند او را حضرت
آدم علیه السلام رسانیده که در شان او از قرآن مجید آیه و قال الذی
عنده علم من الکتاب نازل گردیده و ابو منصور بن حفظ بن محمود
بن نوح الطبیب از عربی بفارسی نقل کرده فصل بباید دانست
که حروف معجمه ۳۲ حرف است نه بیست و هشت ۲۸ حرف که آنرا حروف
معجمه گویند و آن اینست ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش
ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ی و چهار دیگر در دیگر
لغات ملفوظ میشود بتخصیص در فارسی و آن پ چ گ ژ است
و جمیع لغات و الفاظ مرکب است ازین حروف و چون مرد خردمند در
کیفیت اشکال و کمیت نقاط و اعداد این حروف تامل کند معلومش گردد که
که درینجا سرهای عظیم و اشارات دقیقه واقع است و هرگاه در تکسیر
آن

آن ملاحظه کند و تفتیش کند که استنباط وی از قدرت بشر بیرون است و
استخراجش از طاقت انسانی دور و این علم از حضرت ربوبیت بواسطه
ملائکه مقرب بانبیاء مرسل رسیده و در این کتاب شرح تکسیر و صفت تدبیر و
صفت تفسیر وی گفته شده و سر این علم و فوایدش معلوم گردد و از فوایدش
آن است که هر کسی آنرا بقاعده عمل کند بسیار رنجها از خواندنش اندیشه
تمام کند اسرار غیبی بر او آشکارا گردد و دقایق و نکات بروی آسان کند
و غوامض و مشکلات علوم بتخصیص این علم معلوم وی گردد اما استادان
رسایل این علم را چنان مغلق نوشته اند که اگر مبتدی خواهد مطالعه آنرا
در یابد نتواند بواسطه این هر کسی را قدرت دانستن این علم و ضبط آن نیست
مگر کسیکه خود را باستادی رسانیده باشد و قابل ضبط اسرار این علم شریف
باشد ازین جهت این علم در میان مردم مرموز و غیر مکشوف افتاده تا هر کسی
بقدر قابلیتی که دارد ازین علم حظی بردارد که و فوق کل ذی علم علیم
فصل بباید دانست که اول چیزی که خدا تعالی آفرید قلم بود بعد از آن لوح محفوظ
پس قلم را فرمان داد که بر لوح محفوظ روان گشت چنانکه فرموده علم بالقلم یعنی
فی اللوح المحفوظ پس آن نقوش را حروف تهجی نام نهاد الغرض آن را بآدم
علیه السلام فرستاد و از سر وی را خبر داد و تفسیرش تعلیم وی کرد و صفت تکسیر و
شرح تدبیر وی بوی باز نمود چنانچه فرموده و علم الانسان ما لم یعلم و
خلق الانسان و علمه البیان الغرض وی را بر ملایکه عرضه داد و فرموده
و علم آدم الاسماء کلها بدان طریق که حق تعالی بدل آدم فرستاد و
زبانش بتازی گشت بدان تکلم نمود و بدین سبب مسجود ملائکه شد پس
این حروف مشتمل است بر حقایق جمیع علوم بتخصیص علم تکسیر و این علم مخصوص ٥٠
انبیاء و اولیاست و ایشان از حضرت آدم ع یافته اند و بدان کارهای بزرگ کرده و به

مقاصد دینی و دنیوی رسیده اند و حول با زینبی سر چشمه جمیع علوم تعلیم [illegible] باشد و از این علم آن بجمیع مطلوبات رسیدن

فصل در بیان رموزات و مصطلحاتی که در این علم بکار آید بباید دانست که در این کتاب بسیار جا حروف را درجه منحوانند هر جا که این کلمه را بیابی بدانکه غرض حرف است و سطر را جای اسم خوانند و جای زمام و جای بیع و جای حصه و جای بیت خوانند و جای اسم و دیگر جای گویند تکسیر کرد درجه درجه و جای گویند که این زمام منصوب تکسیر کرد و جای گویند مقلوب تکسیر بدانکه غرض از منصوب و مقلوب آن است که چون زمام آن باب را بقاعده که مذکور خواهد شد تکسیر کنی چنانچه زمام باخر باز گشت آن تکسیر را منصوب گویند و اگر زمام باب را باز گردانند چنانچه حرف آخر باول باز آمد و حرف اول باخر باز گشت و آن زمام را تکسیر کنند آن تکسیر را مقلوب منحوانند

فصل بدانکه این کتاب مشتمل بر سه باب است و نهفته کلام باب اول را باب کبیر خوانند و دوم را باب صغیر و سیم باب متصل بدانکه باب کبیر بیست و نه حرف است و آن این است ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ [illegible] و لا ی و باب صغیر بیست و هشت حرف است و آن این است [illegible] و در باب متصل [illegible] حرف است و آن این است [illegible] و در باب صغیر [illegible] و در باب متصل [illegible] باید دانست که باب کبیر [illegible] جدا اما باب صغیر و متصل را باید که تکسیر کنند صفحه صدر و مؤخر و تکسیرات در جای خود گفته شود ان شاء الله تعالی اما هفت کلام کلام اول را اغافیطوس خوانند و آن [illegible] کلام [illegible] را طاطیشا خوانند و آن [illegible] کلام [illegible] و آن [illegible] چهارم کلام را عنبث خوانند و آن [illegible] کلام [illegible] خوانند و آن [illegible] ششم را کلام [illegible] خوانند و آن [illegible] هفتم را کلام [illegible] خوانند و آن [illegible] عنبث

فصل دیگر کلامها [illegible] و [illegible] برابر و صفحه هر کلامی در جای خود گفته شود ان شاء الله تعالی بدانکه چون [illegible] تکسیر کنی و از اول [illegible] و زمام [illegible] صدر [illegible] الصفحه منحوانند [illegible] حروف [illegible] تکسیر کوی آن زمام را مؤخر خوانند اما باید که [illegible] کتاب [illegible] زمام [illegible] تکسیر کوی آن زمام [illegible] مقلوب [illegible] و صدر [illegible] و در صفحه دیگر تکسیر کنی چنانچه صدر صفحه مقلوب [illegible] منصوب باشد و باید که [illegible] منصوب [illegible] و مقلوب [illegible] چند [illegible] شده باشد

فصل بدانکه در این کتاب اسماء الهی و اسماء ملائکه و اعوان از مخارج خویش بیرون می آیند و مخارج اسماء الهی [illegible] کالاسم [illegible] نسیم و [illegible] در نقطه تفاوت باشد داخل اسماء الهی اند و مخارج اسماء ملائکه و اعوان [illegible] اسماء واقع شود خواه منصوب و خواه مقلوب مخرج اسماء [illegible] اسماء [illegible] منصوب واقع [illegible] شوند [illegible] حرف بعد از او بردارند [illegible] مقلوب واقع شوند [illegible] حرف از پیش [illegible] بردارند بعد از آن اسماء اعوان و ملائکه [illegible] چهار حرف بردارند [illegible] معلوم شد که حروف [illegible] نوشتند و وقت [illegible] باید بکار دارند

فصل بباید دانست که [illegible]

تکسیر

تکسیر [illegible] بیست بدانکه هرگاه حروف [illegible] تا آخر زمام [illegible] تکسیر [illegible] زمام از زمام اول [illegible] و زمام [illegible] بیرون آمد باید [illegible] تکسیر [illegible] شده است و [illegible] زمام بر [illegible] و در صفحه تکسیر [illegible] و همچنین از صفحه ثانی زمام بر [illegible] تا در صفحه [illegible] حروف [illegible] بیرون [illegible] بباید دانست که [illegible] زمام از صدر [illegible] حروف [illegible] و زمامی [illegible] و باید که [illegible] صفحات [illegible] معلوم [illegible] آخر [illegible] برج [illegible] اول [illegible] ثانی از ثور [illegible] تا آخر [illegible] و مقرر است که هر [illegible] زمام [illegible] درجه [illegible] زمام [illegible] باز [illegible] زمامی [illegible] ده زمام [illegible] متعلق است [illegible] زمام [illegible] را [illegible] درجه [illegible] زمام [illegible] و معلوم [illegible] درجه [illegible] حاصل

که [illegible] قسمت [illegible] دقیقه [illegible] زمام [illegible] دقیقه را [illegible] زمام [illegible] صدر [illegible] زمام [illegible] تکسیر کنند [illegible] طلوع [illegible] دقیقه [illegible] زمام [illegible] طلوع [illegible] دقیقه [illegible] تا آن وقت [illegible] دقیقه طالع [illegible] تکسیر تمام [illegible] تمامی طلوع دقیقه مقارن [illegible] باشد [illegible] زمام [illegible] دقیقه [illegible] زمام [illegible] تکسیر [illegible] معلوم شد [illegible] صدر [illegible] تکسیر [illegible] بقاعده مذکور [illegible] تکسیر [illegible] مقدم و مؤخر [illegible] تکسیر [illegible]

فصل [illegible] طالب و مطلوب باید ساعتی [illegible] سعد باشد و [illegible] کنی [illegible] طلوع [illegible] دقیقه [illegible] دقیقه [illegible] زمام [illegible] تکسیر [illegible] طلوع دقیقه [illegible] زمام [illegible] تکسیر [illegible] تمامی طلوع دقیقه [illegible] واقع شود بعد از آن اسماء [illegible] و اسماء ملائکه [illegible] بقاعده [illegible] بعد از آن اسماء ملائکه را [illegible] تکسیر [illegible] و در آن تکسیر [illegible] حروف [illegible] واقع شود [illegible] حرف بعد از آن بردارد و آنرا اسماء اعوان [illegible] مخارج اسماء ملائکه [illegible] تکسیر [illegible] بعد از آن بردارد [illegible] اسماء اعوان [illegible] ترتیب [illegible] عزمت علیکم و اقسمت علیکم یا ملائکة رب العزة [illegible] بعد از آن بحق هذه الاسماء [illegible] کنید [illegible] الی هؤلاء الاعوان [illegible] اعوان [illegible] الذی اوجب علیکم الطاعة [illegible] یا ملائکة الله [illegible] الله [illegible] علی

ما درا اویره اسرعوا العجل الی هؤلاء الاعوان ومن یتمنع منهم عن امرنا فذوقه عذاب السعیر پس خطاب کند
باعوان و بگوید یا معشر الاعوان اقسمت علیکم بهذه الاسماء و اسماء الهی را ذکر کند و دعوتکم بها اجیبوا زود
اسرعوا فی قضاء حاجتی والا فسلط الله علیکم یا معشر الملائکة فلان الملک بهذه الاسماء الوحا ۳ العجل ۳
الساعة ۲ بالذی اوجب علیکم الطاعة بعزة الله وبقدرة الله و نور وجه الله وما یغشی العرش من جلال الله
و بنیت اوز متصل هر روز برای حروف زمام یا برای حروف صفحه یا برای عدد زمام یا برای عدد صفحه باید خواند
و در اثنا خطابات بعمل خود باید کرد و درین صفت اقل روزه باید داشت و ترک حیوانی را لازم شمرد و صفحه تکسیر را بخت و دیگر
عطریات معطر ساخت و با خود نگاه داشت و مقصود حاصل **نوعی دیگر** آنست که از زمام تکسیر ۳ نسخه دیگر بردارد و
قاعده مذکوره اسمای آن بردارد و عزیمت ساخته بخواند و یک صفحه را چهار چهار حروف معرب سازد و بر لوح [illegible] مس
نقش کند و در وقت قراءة عزیمة در آتش بخور اندازی و صفحه ثانی را از درخت [illegible] بیاویزی و صفحه ثالث
را در آب روان اندازی و صفحه رابع را در محراب مسجد دفن سازی و صفت [illegible] در وقت [illegible] بخور [illegible] بقاعده
مذکوره بخواند و صفحه اصل که در وقت [illegible] تکسیر کرده معطر ساخته با خود نگاه داری **نوعی دیگر** آنست که [illegible] صفحه را در
وقت [illegible] حرف اول در آن صفحه و حروف [illegible] بردارد [illegible] ترکیب کند تا از حروف [illegible]
[illegible] تا تمام صفحه [illegible] آنرا حروف [illegible] دیگر حروف [illegible]
بردارد و آنرا [illegible] بردارد و آنرا [illegible]
بردارد و آنرا [illegible] زیرا [illegible] نقش کند و در وقت قراءت [illegible] آتش
[illegible] در محراب مسجد دفن [illegible] و بقاعده
مذکوره عزیمت از صفحه [illegible] بخواند **نوعی دیگر** [illegible] تکسیر کند چهار حرف [illegible] بردارد و حروف
اول را [illegible] مقرره [illegible]
[illegible] در جمیع اعمال [illegible] اصل در عمل آن است
فصل در باب کبیر بکلام [illegible] اصل [illegible] و باب کبیر [illegible] و آن حروف
ابتث جحخ [illegible] زمام ساخته [illegible] و دیگر الف
و دیگر لام الف و دیگر [illegible] الا ب ت ث
[illegible] زمام باز میکرد
و بعد از آن صدور [illegible] تکسیر کند [illegible] همچنین صدور
[illegible] زمامات صدور [illegible]
[illegible] مقلوب [illegible] دستور تکسیر
[illegible] **فصل** در تکسیر متوسط با تکیه حروف [illegible]
[illegible] زمام [illegible]
[illegible]
سازد [illegible] زمام
[illegible]
[illegible]
[illegible] زمام [illegible] تکسیر متوسط [illegible]

زمام

زمام [illegible] زمامات را [illegible] درجه فلک قسمت کردیم [illegible] زمام میرسد [illegible]
زمامی [illegible] زمامات [illegible] درجه فلکی قسمت کردیم [illegible] زمام میرسد [illegible] زمامی
از زمامات [illegible] حاصل صدر و بیت زمام اند بقاعده مذکوره و معلوم است که [illegible] دقیقه
قسمت کرده [illegible] هر دقیقه [illegible] زمامی حاصل صدر و بیت زمام [illegible]
زمام [illegible] متعلق است [illegible] طلوع [illegible] دقیقه [illegible]
زمام را تکسیر کنند [illegible] از طلوع [illegible] زمام [illegible] تکسیر کنند [illegible]
دقیقه تمام [illegible] صحیح باشد **فصل** در تکسیر باب صغیر بکلام [illegible] و
[illegible] الحروف را
زمام ساخته بقاعده باب کبیر تکسیر کنند و این تکسیر در زمام [illegible] زمام را مقلوب
سازد [illegible]
زمام را بقاعده تکسیر کنند [illegible] حروف [illegible] زمامی سازی و چهار حروف [illegible]
[illegible] و آنرا حروف داخل میخوانند [illegible] و چهار حروف دیگر [illegible]
[illegible] حروف خارج میخوانند [illegible] زمام واقع [illegible] به ترتیب ابجد داخل سازد مثل [illegible]
[illegible] زمام را [illegible] صفحه اول تکسیر کنند و
۳ حروف دیگر [illegible] حروف داخل [illegible] آن یا و سین و شین [illegible] و آنها را حروف
نظیره میخوانند [illegible] حروف داخل [illegible]
و خارج [illegible] و نظیره [illegible] تکسیر [illegible] همچنین تا بدین دستور از
صدر صفحه [illegible] حروف ابجد [illegible] تکسیر صغیر تمام است **فصل** در باب
متصل بکلام [illegible]
[illegible] باب صغیر و متصل [illegible]
[illegible] تمام [illegible] تکسیرات غلط [illegible]
عمل [illegible] **فصل** در معرفت [illegible] بکلام [illegible]
[illegible] این باب مرکب است از باب کبیر و باب صغیر و
[illegible] از باب کبیر و بیست و [illegible] از باب
صغیر [illegible] باب کبیر [illegible] الف
[illegible] لام الف [illegible] باب صغیر [illegible] تمام کنی
[illegible] ترکیب باب کبیر [illegible] باب صغیر [illegible] تمام [illegible] الا ب ت ث
[illegible]
[illegible] تکسیر [illegible] بقاعده باب صغیر [illegible] زمام [illegible]
[illegible] تمام [illegible] تکسیر غلط [illegible] تکسیرات [illegible]
فصل در معرفت کتاب مناجات بکلام [illegible] این باب مرکب است از باب کبیر و باب متصل

ونهادش بر پنجاه و نه حرف و ترکیبش بقاعده ایست که در تاج میططرون بیان شد و تکسیرش همان که
ورقه ... ی الاب ه ت و ث ن ا ج م ح ل خ ک ق ذ ف غ ز غ س ظ ش
ط ص ض ی ب ه و ت ن ش م ج ل ح ک خ ق س ف ش غ ص ع ض ظ ط این
باب ... طریقی که در تاج میططرون الملک ... فصل
در معرفت حرز میططرون لکلام طاهیثیا ... از باب صغیر و باب متصل و نهادش بر چهل
و چهار حرف است ... از صغیر ... از متصل و ترکیبش همان طریقی که
شده زمام متن اینست ت ا ش ب د ج ق ی د ه و ف و ع ذ س ح ن ط م ز ل ک غ ر
ه و ت ن ث ص ح ل خ ک خ ق س ف ش غ ص ق ع ض ظ ط این زمام را بقاعده مذکور تکسیر کنیم
و زمام در باب ... باز میگردد فصل در معرفت لوح آدم علیه السلام لکلام رشف و آن مرکبست
از ... متصل ... جمع آن چهل و چهار حرفست مانند حرز میططرون و ترکیبش ... همانست
که باب متصل را بنویسی و از او باب متصل مقدم کنی و بیان متصل ... زمام چهل و چهار حرف که عدد
بر نضوره ب ت ث ج ح خ س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن ه و ی ی ق م
ل ک ق ف غ ع ظ ط ض ص ش س خ ح ج ث ت ب و این عمل را ادامه بابها
میکنی تا او باب متصل ... لکلام شرت باز گردد و کلام شرت تاج زهره و سفر اصف
بر ... خبایست ... فصل در معرفت تاج میثاهیم و آن نام فرشتگانی سفیم
آسمانی است و نهادش بر چهل حرف و ... از حرفهای خارجه از ده باب صغیر و صورت
ج م ص د ه ذ ف ث ذ م س ص ط ل م ف ا ل ن ع ل س ق ت م ن س د ر ن ق
ن ش ح ن س ص ن ذ ف ق و تکسیرش بقاعده مذکور است و زمام در بیت هفتم باز میگردد پس
همچنین از ده باب صغیر حروف خارجه ... و زمام میباذی و تکسیر ... فصل در معرفة
نامها بزرگی که بر دایره ماه نوشته است لکلام عتبت از باب صغیر و آن چنانست که از بابها از
بابها صغیر چهار حرف داخله بکبیر تا از ده باب چهل حرف جمع شود ... مثل تاج میثاهیم
و زمام ... ج د ن ق ی ن م ج د د ل ه و ن ق ا ر و ح د ت ط ق ه د ا ج ز ش ح ه ط
ص ی ر ا ف د ط ح س ل فصل در معرفة حرز ضیاء الملک لکلام ازور و او فرشته ایست بزرگ
و حرز فرشته ایست که نامش میططرون عبد القاهر است و آن نام فرشتگان ... است از حرفهای
نظیره باب صغیر ... از هر بابی سه حرف نظیره ... از ده باب حروف جمع آید بر سی صفت
... ف ع س ق ی ج د ل ه و ن ع ز د م ک ... معلوم تکسیر کنی تا
زمام ... باز گردد فصل در معرفة تاج میثاهیم از باب متصل لکلام عتبث و آن نام فرشتگان فلک
نجم است و آن از حرفهای خارجه باب متصل ... بر سی صفت ش ح ل ن س ک س ع ف ل ... ع ک ب ش
ظ ف ش ع ق ی ... ط ع ظ ق ه ظ ع غ ل ه خ ع ق ک فصل در معرفة نامهاء که بر قلب
آفتاب نوشته است لکلام عنقف از باب متصل و آن نام فرشتگان موکل آفتاب اند و از حروف داخله
باب متصل میرود ... بر صفت ق ج س ص ع غ ش ج ح خ ظ ب س غ م ث ...

ح م ن ث س ش ه ص ض د ب ج س ک ش ص ط ف و تکیدر بقاعده حروف داخله
باب صغیر است فصل در معرفة حرز عزرائیل الملک و او نیز حرز فرشته ایست که او را
میططرون عبد المعبود میخوانند لکلام ازور از باب متصل و آن نام فرشتگان آسمان چهارم است
و از حروف نظیره باب دوم ... آید ... ض ف ه ج ص ل ع ش ک ح ق ف م ض
ع ش ج ظ ح ق س خ ع ... ب ث ... و تکسیرش مثل حروف نظیره باب صغیر است
فصل در معرفت حرز یوشع بن نون علیه السلام و او نیز حرز فرشته ایست که نامش
میططرون ... است ... بکلام سجع و این نام فرشتگان آسمان سیوم است و از کتاب در چهار
زاویه تاج زهره است و آن چهل در صفت ... زمام و جمع و تکسیرش بر صفت تاج میثاهیم است از
باب صغیر ... و زمام تاج زهره بر صفت است ی ب ت ه ش ج ن ح م خ ل ک ق ف
غ س ع ش ط ض ی ب ه ث ن ش م ق س ف ش ق ص ع ض ظ ط معرفة کلام غانیطوس
جمله نامها منصوب و ... الصدر ... از باب کبیر و باب صغیر و باب متصل معرفة کلام
طاهیثیا و آن جمله نامهای باب صغیر و کبیر و متصل است چون آیات ۵ راهیم بودی و آن بر سه وجه باشد
یا باب صغیر است که یا باب صغیر جمع کنی و آن تاج میططرون است یا باب کبیر باشد که با متصل جمع کنی و آن
کتاب مناجات است یا باب صغیر باشد که با متصل جمع کنی و آن حرز میططرون است معرفة کلام رشف
و آن کتاب لوح آدم است علیه السلام معرفة کلام عتبث و آن کتاب حروف خارجه است از باب
صغیر و باب متصل معرفة کلام عتبث و آن کتاب حروف داخله است از باب صغیر و باب
متصل معرفة کلام ازور و آن کتاب حروف نظیره است از باب صغیر و متصل معرفة
کلام سجع و آن کتاب در نامهاء زاویه تاج زهره است یعنی حرز یوشع بن نون علیه السلام فصل
در شرح هفت کلام بدانکه کلام غانیطوس و آن مشتمل است بر کتاب هیکلیا و تاجها و حرزها و
کرسیها و حرزها و عهدها و علمها و نیرنجها و سیرفها و زونیا و کلولیا و بر حرز موسی علیه السلام و بر کتاب عصاء
موسی علیه السلام و بر کتاب کرسی و بر قصه سلیمان بن داود علیهما السلام و بر هیکل و کلام کرسی سلیمان علیه السلام
و بر لوح زرین و کتاب تجور و اکلیلیا کلام طاهیثیا مشتمل بر کتاب مناجات و تاج میططرون
کلام رشف مشتمل است بر کتاب لوح آدم علیه السلام کلام عتبث مشتمل است بر تاج
میثاهیم از باب صغیر و متصل کلام مشتمل است بر نامها که بر دایره ماه نوشته است و نامهای
که بر قلب آفتاب و بر عهود و بر فرشته که نامش عطاکیل است و برماه موکل است کلام ازور مشتمل
است بر حرز فرشته که ضیاء الملک نام است و بر حرز فرشته که نامش میططرون است و بر حرز
فرشته که نامش میططرون است و بر حرز فرشته که نامش عزرائیل است کلام سجع
مشتمل است بر حرز یوشع بن نون فصل در شناختن این هفت زبان چون خواهی
که این هفت زبان را بدانی و حصه هر زبانی را از بابهای کبیر و صغیر و متصل بشناسی پس حرفهای باب را

ازنامه‌ها سازو قیاس زمام باب کلام اولش ابتدا باب بگیر کن پس حرفهای اول
را از رامهای صدر اول برو لا از شت بگیر و آن بیست و هشت حرف باشد در ترکیب
زمام برین صفت ه ي ص ک ر م س ح ت لا ض خ و ش ع ز ن ظ ق غ ف د
ج ط ذ ث ب آنگاه ابتدای تکسیر کن از حرف سوم و دو حرف از اول وی حذف
کن تا بیست و شش حرف بماند و زمام در بیست و ششم باز گردد پس نامهای اعوان بحرف
دعا بیرون آر و با مؤخرهای باب همین عمل کن و از باب صغیر همچنین ... و حروف
از صدرهای منصوب و مقلوب بگیرد و از حرف سیوم تکسیر کن تا زمام در نهم باز گردد باز
زمام را مقلوب کن و تکسیر کن تا زمام باز گردد و حرف دعا بیرون آور و باب متصل مثل
باب صغیر است و کلام طاهیثا و کلام رشف بر همین قیاس است فافهم ذلک تر شد ان شاء
الله تعالی **فصل** در شناختن لغة چون خواهی که هر لغة را بدانی پس زمام
ابتدای کلام را بگیر و بر زمام باب نصب کن آنگاه اسم را بر تالیف حروفش از زمام باب
تالیف کن بدانکه از باب صغیر و باب متصل هیچ لغة بیرون نیاید تا آنرا متوج نکنی و
چون آنرا متوج کرده باشی آنگاه لغة بیرون آید پس اگر تو لغة را از ابتداء بیرون آری
در صدر دوم از صدر بیرون می آید و اگر تکسیر زمام باب [illegible] با لغة اضافه کنی پس سطر
آخر را که از صدر بعینه حکایت کند پس باید که لغة را بعد از آن بیرون آری که
متوج کرده باشی فافهم و آن هفت لغة این است اول غافیطوس دویم طاهیثا
سیوم رشف چهارم عنیش پنجم عتب ششم ازور هفتم سجع چون
خواهی که آنرا بدانی نخست حرفهای باب را بگیر و آنرا در چهار رتبت کن بر
شکل بر جا پس حرف درجه‌ها در عرض زاویه‌های خانه خویش بگیر در منصوب
و مقلوب بکلام غافیطوس و همچنین حرفها در طول خانه خویش بگیرد و منصوب
و مقلوب بکلام غافیطوس و همچنین حرف در طول خانه خویش بگیرد و منصوب
و مقلوب بکلام غافیطوس بر قیاس زمام کلام خویش آنگاه نامهاء اعوان را
از وی بحرفهای دعا بیرون آر و آن دعای بزبان است از آن اعوانیکه مسماست

ازنـ

ازنسل مهصد که آنرا حارث خوانند و اما کلام طاهیثا و کلام رشف حرف
در رو عرض زاویه خانه خویش بگردد منصوب و مقلوب بعوض خفضی و رفعی
پس خفض کلام طاهیثا و رفع کلام رشف اما کلام عنیش و عتب حرف خانهای
خویش بگردد حقیقی خفضی و رفعی خفض کلام عنیش و رفع کلام عتب و
خفضست اول درجه باب است از زمامش چنین تو آنرا راست بر تو اینها بگیری
پس نامهای اعوان را از وی بحرفهای دعا بیرون آری اما کلام ازور و سجع
حرف درجه‌ئی زاویه خویش بگردد خفضی و رفعی پس خفض کلام ازور است
و رفع کلام سجع و خفض از آخر درجه است از زمام کلام باب خویش
پس نامهاء اعوان را از وی بحرفهاء دعا بیرون آر از بهر کاری که خواهی
آنگاه حرفهای تاج بگیر و آنرا در یک زمام کش پس تکسیر کن تا آخر یکباب
نام فرشتگان از آن تکسیر بحرفهای دعا بیرون آر از بهر هر کاری که خواهی فافهم
ذلک تر شد بدانکه صدق نیت و حسن اعتقاد در این امور مدخلیتی عظیم دارد
اگرچه حروف بالخاصیه هر یک اثری دارند اما چون در اینجا حکم بر ملائکه و ارواح است
پس اگر عامل حسن اعتقاد در اعمال نداشته باشد ارواح را از او نفرتی حاصل گردد
مانند آنکه کسی مطلبی بر کسی عرض کند بطریق استغاثه و اعتماد بر قدرت او نداشته
باشد شخص مستغاث چندانی التفات باو نکند و او را دستگیری ننماید و سر این امور
بر عامه ناس مستور است چه در وجود هر موجودی ایزد جل و عز خاصیتی عطا فرموده که بعضی
از آن مشهود اولی الابصار گشته مثل ازاله عیون افاعی بمواجهه زمرد و فتح عیون حیات.

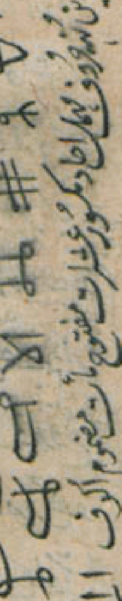
... صورتان با نخ و صوت انسانی در مقابله اژدها هنگامیکه بر خط مستقیم نظر بر
نظر واقع شود و صوت اژدها از استماع صوت بوم و جذب ... در مقناطیس و جذب
کاه در کهربا و فرار سگ در حجر باغض خل و امطار ... از سنگ جالب المطر که
انکار آنها انکار حس است بلکه ظهور حوادث ... از کافه ممکنات بحکم کل
الممكنات في حكم ممكن واحد انكار عقل است تمت الرسالة بعون الله
تعالى يوم الجمعة رابع عشر من شهر جمادي الثاني في بلدة حيدرآباد

سنة ١٢٥٦ هجري نبوي صلى الله ...

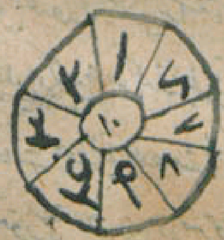
العبد عبد الكريم ... احوج ...

فاتحه خوان ...

میر نواب ...







... ١٢٦١ ه